

مقدمه‌ی گلستان

ص ۲۸: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

(به نام خداوند بخشنده مهربان.)

● اسم: نام، نشانه، جامد غیرمصدری / الله: معبود، مورد علاقه و اشتیاق، این کلمه در اصل «ألله» و «اله» از ریشه «أله» به معنای پیروی و عبودیت و اشتیاق است، به سبب کثرت استعمال، همزه «اله» حذف و لام «ال» در لام آن ادغام شده است / الرحمن: بخشنده به همه بندگان در دنیا و آخرت و به عبارت دیگر دارای رحمت عام، صفت مشبیه / الرحیم: بخشنده به مؤمنان در آخرت و به عبارت دیگر دارای رحمت خاص، صفت مشبیه.

■ بسم: جار و مجرور متعلق به اَبْتَدِءَ یا اسْتَعِينُ (شروع می‌کنم یا یاری می‌خواهم) / الله: مضاف‌الیه / الرحمن الرحیم: صفت‌های الله.
- «عَزَّوَجَلَّ» (عزتمند و پاک است).

● عز: قدرت یافت، فعل ثلاثی مضاعف / جل: پاک شد، فعل ثلاثی مضاعف.

■ جمله تنزیه یا معترضه. عز فعل ماضی و فاعل: هو / و: حرف عطف / جل: فعل ماضی و فاعل: هو.

- «اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ» سبا/۱۳

(ای خاندان داوود، خدا را سپاس گویند هر چند اندکی از بندگان

من سپاسگزارند.)

● داوود: اسم غیرمنصرف / شکر: سپاس، جامد مصدری / عباد: بندگان،

جمع مکسر عبد / الشکور: سپاسگزار، صیغه مبالغه.

■ اعملوا: فعل امر و فاعل / آل: منادای مضاف، منصوب. حرف ندا حذف شده است / حرف ندا و منادی مفعول به برای فعل أنادی محذوف / داوود: مضاف الیه نیاباً مجرور، غیرمنصرف / شکرأ: مفعول له / و: ابتدائیه / قليل: خبر مقدم / من عباد: جار و مجرور متعلق به موجود محذوف / ی: مضاف الیه / الشکور: مبتدای مؤخر.

ص ۲۹: «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» (درود و سلام خدا بر او باد).

● صلی: درود فرستاد، فعل معتل ناقص واوی، باب تفعیل.

■ جمله دعائی. صلی: فعل ماضی / الله: فاعل / علیه: جار و مجرور متعلق به صلی / و: حرف عطف / سلم: فعل ماضی معطوف به صلی.

– شَفِيعٌ مُطَاعٌ نَبِيٌّ كَرِيمٌ قَسِيمٌ جَسِيمٌ نَسِيمٌ وَسِيمٌ

(پیامبر، شفاعت کننده، اطاعت شده، خبر دهنده، بزرگوار، زیبا، خوش اندام، خوشبو و خوش سیما است.)

● شفیع: شفاعت کننده، صفت مشبیه / مطاع: اطاعت شده، اسم مفعول از اجوف واوی باب افعال، مطوع ← مطوع ← مطاع / نبی: خبر دهنده، صفت مشبیه از «نبا» بر وزن فعیل / قسیم: زیبا / جسیم: خوش اندام / نسیم: خوشبو / وسیم: خوش سیما. همه بر وزن فعیل و صفت مشبیه اند.

■ همه کلمات، خبر برای مبتدای مقدر یعنی محمد(ص) یا «هو» هستند.

۱. «شکراً» می تواند مفعول مطلق برای فعل محذوف هم باشد یعنی «اشکروا شکراً» و یا حال که قابل تاویل به مشتق است یعنی «شاکرین».

– بَلَّغَ الْعُلَى بِكَمَالِهِ كَشَفَ الدُّجَى بِجَمَالِهِ

حَسُنْتَ جَمِيعُ خِصَالِهِ صَلُّوا عَلَيْهِ وَآلِهِ

(پیامبر اسلام با کمال خود به بلندی رسید و با زیبایی خود تاریکیها را درید، همه صفات او زیبا است، بر او و خاندانش درود فرستید.)

● العلی: بلندی، جامد مصدری از علو یا جمع «عُلَیاء» صفت تفضیلی / الدجی: تاریکیها، جمع الدجیة، جامد غیرمصدری / خصال: ویژگیها و صفات خوب، جمع خصلة / صلوا: درود بفرستید، باب تفعیل / آل: خاندان، جامد غیرمصدری.

■ بلغ: فعل ماضی و فاعل: هو / العلی: مفعول به، تقدیراً منصوب / بکمال: جار و مجرور متعلق به بلغ / ه: مضاف الیه / کشف: فعل ماضی و فاعل: هو / الدجی: مفعول به، تقدیراً منصوب / بجمال: جار و مجرور متعلق به کشف / ه: مضاف الیه / حسنت: فعل ماضی / جمیع: فاعل که از مضاف الیه کسب تانیث کرده و به همین علت فعل آن مؤنث شده است / خصال: مضاف الیه / ه: مضاف الیه / صلوا: فعل امر و فاعل / علیه: جار و مجرور متعلق به صلوا / و: حرف عطف / آل: معطوف / ه: مضاف الیه.

– «يَا مَلَائِكَتِي قَدْ اسْتَحْيَيْتُ مِنْ عَبْدِي وَ لَيْسَ لَهُ غَيْرِي فَقَدْ

غَفَرْتُ لَهُ». پیامبر(ص) به نقل از کشف الاسرار.^۱

(ای فرشتگانم از بنده توبه کارم شرمگینم زیرا کسی غیر از من

ندارد، پس او را می بخشم.)

● ملائكة: فرشتگان، جمع مَلَك، جامد غیرمصدری / استحییت: شرم

کردم، لفیف مقرون باب استفعال.

■ یا: حرف ندا/ ملائکة: منادای مضاف، تقدیراً منصوب/ ی: مضاف‌الیه/ یا ملائکتی: مفعول‌به برای فعل انادی محذوف/ قد: حرف تأکید/ استحییت: فعل ماضی و فاعل/ من عبد: جار و مجرور متعلق به استحییت/ ی: مضاف‌الیه/ و: حالیه/ لیس: از افعال ناقصه/ له: جار و مجرور متعلق به لیس، خبر مقدم لیس، محلاً منصوب/ غیر: اسم مؤخر لیس، تقدیراً مرفوع/ ی: مضاف‌الیه/ لیس له گیری: جمله اسمیه حالیه، محلاً منصوب/ ف: حرف تفریع/ قد: حرف تأکید/ غفرت: فعل ماضی و فاعل/ له: جار و مجرور متعلق به غفرت/ قد استحییت ...: جواب ندا.

– «ما عَبْدناكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ»

(خدایا، تو را آنگونه که شایسته تو است، پرستیدیم.)

● عبادۃ: پیروی، پرستش، جامد مصدری.

■ ما: حرف نفی/ عبدنا: فعل ماضی و فاعل/ ک: مفعول‌به محلاً منصوب/ حق: جانشین مفعول مطلق^۱/ عبادۃ: مضاف‌الیه/ ک: مضاف‌الیه.

ص ۳۰: «قَصَبُ الْجَنِّبِ»

(لوله یا قابی که در قدیم با بندی به گردن می‌انداختند و در آن دعا یا حدیثی می‌گذاشتند).^۲

● قصب: نی، جامد غیرمصدری/ الجیب: گریبان، جامد غیرمصدری.

– «ظِلُّ اللَّهِ تَعَالَى فِي أَرْضِهِ رَبُّ أَرْضٍ عَنْهُ وَ أَرْضِهِ»

(سایه خداوند بلندمرتبه در زمین، پروردگارا از او خشنود باش و او را

خشنود کن.)

۱. یعنی در اصل «عبادۃ حَقّاً» بوده است.

۲. شرح گلستان، خزائلی، ص ۱۳۵.

پیامبر (ص): **السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ**.^۱

پادشاه، سایه خدا در زمین است.

● **ظلّ**: سایه، کلمه مضاعف/ تعالی: بلندمرتبه است، ناقص واوی باب تفاعل: **تَعَالَوْا** تعالی/ **أَرْضَ**: خشنود باش، امر مخاطب از رضی/ **أَرْضَ**: خشنود کن، باب افعال، حرف عله آن به نشانه جزم حذف شده است.

■ **ظِلٌّ**: خبر برای مبتدای قبل از آن یعنی: ابوبکر بن سعد بن زنگی/ الله: مضاف الیه/ تعالی: جمله معترضه به قصد تنزیه، فعل ماضی و فاعل: هو/ فی ارض: جار و مجرور متعلق به موجود خبر محذوف برای ظلّ الله/ ه: مضاف الیه/ ربّ: منادای مضاف، تقدیراً منصوب، در اصل «یا ربّی» بوده که «ی» حذف شده و کسره نشان آن است، حرف ندا نیز حذف شده است/ یا ربّی: مفعول به برای فعل آنادی/ **أَرْضَ**: فعل امر و فاعل: انت/ عنه: جار و مجرور متعلق به ارض/ و: حرف عطف/ **أَرْضَ** فعل امر و فاعل: انت/ ه: مفعول به/ ارض عنه و ارضه: جواب ندا.

– «**الْأَنَاسُ عَلَى دِينِ مَلُوكِهِمْ**»

(مردم از آیین پادشاهان خود پیروی می کنند).

پیامبر (ص): **الْأَنَاسُ عَلَى دِينِ مَلُوكِهِمْ أَوْ مَلِيكِهِمْ**.^۲

● **ملوک**: پادشاهان، جمع ملک، صفت مشبّهه.

■ **الأناس**: مبتدا/ **علی دین**: جار و مجرور متعلق به کانون محذوف که خبر است/ **ملوک**: مضاف الیه/ **هم**: مضاف الیه.

۱. الجامع الصغير، ج ۲، ص ۳۸.

۲. مجمع الامثال، ص ۶۸۸.

— «اللَّهُمَّ مَتَّعِ الْمُسْلِمِينَ بِطُولِ حَيَاتِهِ وَ ضَاعِفُ جَمِيلِ حَسَنَاتِهِ
وَ ارْفَعْ دَرَجَةَ أَوْلَادِهِ وَ وُلَاتِهِ وَ دَمَّرْ عَلَى أَعْدَائِهِ وَ شُنَاتِهِ بِمَا تَلَى فِي
الْقُرْآنِ مِنْ آيَاتِهِ اللَّهُمَّ آمِنُ بَلَدَهُ وَ أَحْفَظْ وَ لَدَهُ»

(خدایا مسلمانان را از عمر بلند او بهره‌مند گردان و بر صفات زیبای او بیفزای و مرتبه دوستان و فرمانروایان او را بلند گردان و دشمنان و بدخواهان او را نابود ساز به حق آیات قرآن، خدایا سرزمین او را ایمن بدار و فرزندش را نگهدار.)

● اللهم: خدایا، در اصل یا الله بوده که «یا» حرف ندا به «میم» مشدد در آخر «الله» تبدیل شده است/ متع: بهره‌مند گردان باب تفعیل/ ضاعف: دو چندان گردان، باب مفاعله/ ارفع: بلند گردان/ اوداء: دوستداران، جمع مکسر و دود، صیغه مبالغه/ ولاة: فرمانروایان، جمع مکسر والی، بر وزن فُعَلَة در اصل وُلِيَّةٌ بوده که حرف عله ماقبل مفتوح به الف تبدیل شده است/ دمّر: نابود کن، باب تفعیل/ اعداء: دشمنان، جمع مکسر عَدَوٌ صفت مشبیه/ شُنَاةٌ: بدخواهان، جمع مکسر شَانِيٌّ، مانند «وَلَاةٌ» است/ تلى: خوانده شد، فعل مجهول، ناقص یایی/ آمِنُ: ایمن بدار، باب افعال. مهموز الفاء: آمِنُ.

■ اللهم: الله: منادای مفرد معرفه، مبنی بر ضمّه، م: جانشین حرف ندا، «اللَّهُمَّ» مفعول به برای فعل أنادی، محلاً منصوب/ متع: فعل امر و فاعل: انت/ المسلمین: مفعول به/ بطول: جار و مجرور متعلق به متع/ حياة: مضاف الیه/ ه: مضاف الیه/ و: حرف عطف/ ضاعف: فعل امر و فاعل: انت/ جمیل: مفعول به/ حسنات: مضاف الیه/ ه: مضاف الیه/ و: حرف عطف/ ارفع: فعل امر و فاعل: انت/ درجة: مفعول به/ اوداء: مضاف الیه/ ه: مضاف الیه/ و:

۱. «جمیل حسناته» در اصل الحسنات الجمیلة، موصوف و صفت بوده که مقلوب و مضاف و مضاف الیه شده است و آنرا اضافه ی لفظی می‌گویند.



حرف عطف / ولاة: معطوف به اوذاء / ه: مضاف الیه / و: حرف عطف / دمر: فعل امر و فاعل: انت، معطوف به متع / علی اعداء: جار و مجرور متعلق به دمر / ه: مضاف الیه / و: حرف عطف / شناء: معطوف به اعداء / ه: مضاف الیه / بما: جار و مجرور متعلق به متع / ما: موصول، محلاً مجرور / تلی فی القرآن من آیاته: صلہ، ضمیر عائد صلہ: هو محذوف / تلی: فعل مجهول / فی القرآن: جار و مجرور متعلق به تلی / من آیات: جار و مجرور متعلق به تلی / نایب فاعل، محلاً مرفوع / ه: مضاف الیه / جمله متع المسلمین ... : جواب ندا / اللهم: مانند قبل / آمن: فعل امر و فاعل: انت / بلد: مفعول به / ه: مضاف الیه / و: حرف عطف / احفظ: فعل امر و فاعل: انت / ولد: مفعول به / ه: مضاف الیه / جمله آمن بلده ... : جواب ندا.



باب اول: در سیرت پادشاهان

ص ۳۷: إِذَا يَيْسَ الْإِنْسَانُ طَالَ لِسَانُهُ

كَسِنُورٍ مَغْلُوبٍ يَصُولُ عَلَى الْكَلْبِ

(آنگاه که انسان ناامید شود، زبانش دراز می‌گردد، مانند گربه شکست خورده‌ای که به سگ حمله می‌کند.)

● یئس: ناامید شد / طال: دراز شد، اجوف واوی: طول / سنور: گربه، جامد غیرمصدری / مغلوب: شکست خورده، اسم مفعول / یصول: حمله می‌کند، اجوف واوی: یصول.

■ اذا: ظرف زمان در معنای شرط، غیرجازم، لازم الاضافه / یئس الانسان: جمله فعلیه، مضاف الیه، محلاً مجرور / یئس: فعل شرط ماضی / الانسان: فاعل / طال: جواب شرط، فعل ماضی / لسان: فاعل / ه: مضاف الیه محلاً مجرور / کسنور: جار و مجرور متعلق به موجود محذوف که خبر برای مبتدای محذوف «هو» است / مغلوب: صفت سنور / یصول علی الکلب: جمله فعلیه، صفت دوم سنور، محلاً مجرور / یصول: فعل مضارع و فاعل: هو / علی الکلب: جار و مجرور متعلق به یصول.

– «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» آل عمران / ۱۳۴

(آنانکه خشم خود را فرو می‌برند و خطاهای مردم را می‌بخشند.)

● الکاظم: فرو برنده، اسم فاعل / العافی: عفو کننده، اسم فاعل،

منقوص از عفو.



■ وا حرف عطف/ الکاظمین: معطوف به الذین که قبل از آن آمده و صفت المتقین و محلاً مجرور است/ الغیظ: مفعول به برای الکاظمین / و: حرف عطف/ العافین: معطوف به الذین/ عن الناس: جار و مجرور متعلق به العافین.

ص ۳۹: «الشاة نَظِيفَةٌ وَ الْفِيلُ جِيفَةٌ»

(گوسفند (با وجود کوچکی) پاک و حلال و فیل (با وجود بزرگی) مردار و حرام است.)

● الشاة: گوسفند، جامد غیرمصدری/ نظیفة: پاک، صفت مشبیهه/ جیفة: مردار، اجوف واوی: جَوْفَةٌ.

■ الشاة: مبتدا/ نظیفة: خبر/ و: حرف عطف/ الفیل جیفة: معطوف/ الفیل: مبتدا/ جیفة: خبر.

– اقلُ جبالِ الأرضِ طورٌ وَ إِنَّهُ لَأَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا وَ مَنزِلًا (کوچکترین کوهها، کوه طور است و با این حال از نظر قدر و منزلت، بزرگترین کوه نزد خدا است.)

● اقلُ: کمتر، صفت تفضیل/ جبال: کوهها، جمع مکسر جبل، جامد غیرمصدری/ طور: کوه معروف در مکه/ اعظم: بزرگتر، صفت تفضیل/ قدر: رزق، جامد مصدری/ منزل: جایگاه، اسم مکان.

■ اقلُ: خبر مقدم/ جبال: مضاف الیه/ الارض: مضاف الیه/ طور: مبتدای خبر/ وَ: حالیه/ انه لاعظم: جمله اسمیه، حال برای طور محلاً منصوب/ ؛: از حروف مشبیهة بالفعل/ ه: اسم ان محلاً منصوب/ لَ: حرف تأکید،

الکاظمین اسم فاعل است. برخی از اسمها از جمله اسم فاعل، شبه فعل نامیده می شوند. می توانند مانند فعل، فاعل یا مفعول به بگیرند، مثلاً بجای: الله يجعل خلیفة، می توان ت: الله جاعل خلیفة.

غیرعامل / اعظم: خبر ان / عند: ظرف مکان متعلق به اعظم / الله: مضاف الیه /
 قدرا: تمیز برای اعظم / و: حرف عطف / منزلاً: معطوف به قدرا.

ص ۴۱: «طَوْعاً وَ كَرْهاً» (خواهی نخواستی، خواه ناخواه).

● طوع: میل و رغبت، جامد مصدری / کره: بیزاری، جامد مصدری.

■ این دو کلمه، عبارت نیستند بلکه حال جامد قابل تأویل به مشتقند، یعنی: طائعاً و کارهاً، حال برای وزیر که پیش از آن دو آمده است.

باشگاه المپیاد طلاییها

– «دَامَ مَلَكَةٌ» جمله دعائی: (حکومتش دوام یابد).

● دام: ادامه یافت، اجوف واوی: دَوْمَ.

■ دام: فعل ماضی / ملک: فاعل / ه: مضاف الیه، محلاً مجرور.

ص ۴۲: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يَهُودَانِهِ وَ يَنْصَرَانِهِ وَ يَمَجَّسَانِهِ» پیامبر (ص)^۱

(هر کودکی براساس فطرت الهی به دنیا می آید، پس پدر و مادرند

که او را یهودی، مسیحی یا مجوسی پرورش می دهند).

● مولود: به دنیا آمده، کودک، اسم مفعول / یولد: زاده می شود، مضارع

مجهول اجوف واوی: یُوَلَّدُ / الفطرة: آفرینش الهی، مصدر نوعی / ابوا: پدر و

مادر، در اصل آبوان، به علت اضافه شدن، «ن» حذف شده است / یهودان: یهودی می کنند، از «هود» / ينصران: مسیحی می کنند، از «نصر» برگرفته

از «نصرانی» / يمجسان: مجوسی می کنند، از مجس / هر سه باب تفعیل.

■ کل؛ مبتدا/ مولود؛ مضاف‌الیه/ یولد؛ فعل مضارع مجهول، خبر، جمله فعلیه، محلاً مرفوع/ هو؛ مستتر نایب فاعل/ علی الفطرة؛ جار و مجرور متعلق به یولد/ ف؛ حرف عطف، جمله پیش از آن معطوف/ ابوا؛ مبتدا/ ؤ؛ مضاف‌الیه، محلاً مجرور/ یهودان؛ فعل مضارع، خبر، جمله فعلیه، محلاً مرفوع، ضمیر «ا» فاعل/ ه؛ مفعول به/ و؛ حرف عطف/ ینصّرانه؛ معطوف به یهودانه، فعل مضارع و فاعل و مفعول به/ و؛ حرف عطف/ یمجّسانه؛ معطوف به یهودانه، فعل مضارع و فاعل و مفعول به.

باشگاه الیولید طلایی‌ها

ص ۴۶: «علیه‌السّلام» (درود و سلام بر او).

■ جمله دعائی. علیه؛ جار و مجرور متعلق به «موجود» محذوف که خبر مقدم است/ السلام؛ مبتدای مؤخر.

ص ۴۹: إِذَا شَبِعَ الْكَمِيُّ يَصُولُ بَطْشًا

وَخَاوِي الْبَطْنِ يَبْطِشُ بِالْفِرَارِ

(هنگامی که جنگجو سیر باشد، به سختی حمله می‌کند و اگر شکمش خالی باشد، به شدت فرار می‌کند.)

● شبع؛ سیر شد، فعل ماضی/ ال‌کمی؛ جنگجو، مسلح/ یصول؛ حمله می‌کند، اجوف واوی؛ یصؤل؛ بطشاً؛ به شدت، به سختی، جامد مصدری/ خاوی؛ خالی، تهی، اسم فاعل منقوص.

■ اذا؛ ظرف زمان، لازم الاضافه، ادات شرط غیر جازم/ شبع؛ فعل شرط، ماضی/ ال‌کمی؛ فاعل/ شبع ال‌کمی؛ جمله فعلیه، مضاف‌الیه، محلاً مجرور/ یصول؛ جواب شرط، فعل مضارع و فاعل؛ هو/ بطشاً؛ حال، جامد مؤؤل به مشتق، یعنی باطشاً/ و؛ حالیه. جمله «خاوی البطن یبطش

بالفرار» حال محلاً منصوب/ خاوی: مبتدا، تقدیراً مرفوع/ البطن: مضاف الیه/ یبطش: فعل و فاعل: هو، خبر، محلاً مرفوع/ بالفرار: جار و مجرور متعلق به یبطش.

ص ۵۳: أَلَا لَا يَجَارَنَّ أَخُو الْبَلِيَّةِ فَلِلرَّحْمَنِ الْطَافُ خَفِيَّةٌ

(مبادا مصیبت زدگان ناله و زاری کنند، زیرا خدای مهربان لطفهای پنهان بسیار دارد.)

● ألا: هان، حرف تنبیه/ لایجار: مبادا ناله و زاری کند/ البلیه: بلا، مصیبت، جامد غیر مصدری/ الطاف: لطف و رحمت، جمع مکسر/ خفیه: پنهان، صفت مشبّهه.

■ ألا: حرف تنبیه، غیر عامل/ لایجار: فعل نهی/ ن: نون تأکید ثقلیه/ اخو: فاعل/ البلیه: مضاف الیه/ ف: حرف تفریع یا نتیجه/ للرحمن: جار و مجرور متعلق به موجود محذوف که خبر مقدم است/ الطاف: مبتدای مؤخر/ خفیه: صفت.

ص ۵۵: خدانود «تعالی»

● تعالی: بلند مرتبه است، ماضی باب تفاعل، ناقص واوی: تعالو.

■ جمله تنزیه یا معترضه مرکب از فعل و فاعل: هو مستتر.

ص ۵۶: خدای را «عزوجل» ر.ک.ص: ۷.

ص ۵۹: «کَرِيمُ النَّفْسِ» (بزرگوار).

■ اضافه لفظی. در اصل: کریم نفسه.

یادآوری: اضافه لفظی یعنی اضافه عامل به معمول، مانند کریم که به فاعل خود یعنی نفس اضافه شده است.

– «أَحْسَنَ اللَّهُ خَلَاصَهُ»

(خداوند وسائل رهایی او را فراهم کند.)

● خلاص: رهایی، جامد مصدری.

■ جمله دعائی. أَحْسَنَ: فعل ماضی / اللَّهُ: فاعل / خَلَاصَ: مفعول به / ه: مضاف الیه.

باشگاه المپیاد* طلایها

ص ۶۶: صَدَقَ اللَّهُ «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا»
فصلت/۴۶ و جاثیه/۱۵

(سخن خدا درست است که «هر کس خوبی کند به سود خود اوست و هر کس بدی کند به زیان خود اوست».)
● أساء: بدی کرد، ماضی / اجوف واوی: أسوء.

■ صدق: فعل ماضی / اللَّهُ: فاعل / مَنْ: مبتدا، اسم شرط / عمل: فعل ماضی و فاعل: هو، خبر، فعل شرط / صالحاً: مفعول به / ف: حرف جواب / لنفس: جار و مجرور متعلق به کائن محذوف / ه: مضاف الیه / و: حرف عطف / من اساء فعلیها: معطوف / مَنْ: مبتدا، اسم شرط / أساء: فعل ماضی و فاعل: هو، خبر، فعل شرط / ف: حرف جواب / علیها: جار و مجرور متعلق به کائن محذوف.

ص ۶۸: «نَعُوذُ بِاللَّهِ» (به خدا پناه می بریم.)

● نعوذ: پناه می بریم، اجوف واوی: نَعُوذُ.

■ نَعُوذُ: فعل مضارع و فاعل: نحن / بِاللَّهِ: جار و مجرور متعلق به نَعُوذُ.

باب دوم: در اخلاق درویشان

ص ۷۰: «یا غَفُورُ یا رَحِيمٌ» (ای آمرزنده، ای مهربان).

■ یا: حرف ندا/ غفور: منادای مفرد، مبنی بر ضمه/ یا غفور: مفعول به برای فعل أنادی محذوف، محلاً منصوب، باب ندا/ یا رحیم: مانند یا غفور.
- «اصْنَعِ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ»

(خدایا با من چنان کن که تو شایسته‌ای).

■ اصنع: امر مخاطب، انت مستتر فاعل/ بی: جار و مجرور متعلق به اصنع/ ما: موصول، مفعول به، محلاً منصوب/ انت اهله: صله/ انت: مبتدا/ اهل: خبر/ ه: مضاف الیه محلاً مجرور، ضمیر عائد صله.

ص ۷۱: «رَحْمَةً اللّهِ عَلَيْهِ» (رحمت خدا بر او باد).

■ رحمة: مبتدا/ الله: مضاف الیه/ علیه: جار و مجرور متعلق به موجوده محذوف/ موجوده: خبر.

ص ۷۲: «إِنْ لَمْ أَكُنْ رَاكِبَ الْمَوَاشِي أَسْعَى لَكُمْ حَامِلَ الْغَوَاشِي»

(هر چند سوار بر اسب نیستم، تلاش می‌کنم روانداز اسبهای شما را

بر دوش کشم.)

● لم اکن: نبودم، اجوف واوی: أَكُونُ، واو به علت التقاء ساکنین حذف شده است/ راکب: سوار، اسم فاعل/ المواشی: جمع الماشية: چارپا/ اسعی: تلاش می‌کنم، ناقص یایی: أَسْعَى/ الغواشی: جمع الغاشية: روانداز یا پوشش اسب.

■ ان: حرف شرط / لم اکن: فعل شرط و فعل ناقص، مجزوم به لم، اسم آن، انا مستتر / راکب: خبر فعل ناقص / المواشی: مضاف الیه، تقدیراً مجرور / اسعی: جواب شرط، فعل مضارع و فاعل: انا / لکم: جار و مجرور متعلق به اسعی / حامل: حال برای انا مستتر در اسعی / الغواشی: مضاف الیه، تقدیراً مجرور.

* * *

ص ۷۳: «السَّلَامَةُ فِي الْوَحْدَةِ» سخنی از او ایس قرنی^۱.

(سلامت در تنهایی است.)

■ السَّلَامَةُ: مبتدا / فی الوحدة: جار و مجرور متعلق به موجود محذوف، موجود خبر است.

* * *

ص ۷۴: «رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ» ر.ک. ص: ۲۱.

– كَفَيْتَ اَذَىَّ يَا مَنْ يَعُدُّ مَحَاسِنِي عَلَانِيَتِي هَذَا وَ لَمْ تَدْرِ مَا بَطْنِ
 (ای کسی که از خوبیهای من می گویی، بیش از این مرا آزار مده، زیرا ظاهر من چنین است و تو چه می دانی در درون من چیست.)

● اذی: آزار و اذیت، جامد مصدری / يعدُّ: می شمرد، فعل مضارع / لم تدر: ندانستی، ناقص یایی: تدری.

■ کیفیت: فعل ماضی و فاعل / اذی: تمیز / یا: حرف ندا / مَنْ: منادی و موصول / يعدُّ محاسنی: صله / يعدُّ: فعل مضارع و فاعل: هو / محاسن: مفعول به، تقدیراً منصوب / ی: مضاف الیه، محلاً مجرور / علانیة: مبتدا، تقدیراً مرفوع / ی: مضاف الیه / هذا: خبر، محلاً مرفوع / و: حالیه / لم تدر ما

بطن: جملهٔ حالیه، محلاً منصوب / لم تدر: فعل جحد و فاعل: انت / ما: مفعول به، محلاً منصوب، موصول / بطن: صله، فعل ماضی و فاعل: هو.

ص ۷۵: «لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسْعُنِي فِيهِ مَلَكٌ مُقْرَبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ» پیامبر (ص).^۱

(من گاهی با خدا خلوت می‌کنم به گونه‌ای که نه فرشتهٔ مقربی و نه پیامبر فرستاده‌ای نمی‌تواند در آن با من همراه شود.)

● مع: با، همراه، ظرف مکان / لایسع: جای نمی‌گیرد، نمی‌گنجد، مثال واوی: يَوْسَعُ / مقرب: نزدیک، اسم مفعول از تقریب / نبی: پیامبر، صفت مشبیه بر وزن فعیل از نبأ / مرسل: فرستاده، اسم مفعول از ارسال.

■ لی: خبر مقدم، جار و مجرور متعلق به موجودٌ محذوف / مع: ظرف، متعلق به موجودٌ محذوف / الله: مضاف الیه / وقت: مبتدای مؤخر / لایسعی ...: جملهٔ فعلیه، صفت وقت، زیرا جملات پس از نکره، صفتند / لایسع: فعل مضارع / ن: وقایه / ی: مفعول به، محلاً منصوب / فیه: جار و مجرور متعلق به لایسع / ملک: فاعل لایسع / مقرب: صفت ملک / و: حرف عطف / نبی: معطوف / مرسل: صفت نبی.

– «مُشَاهَدَةُ الْأَبْرَارِ بَيْنَ التَّجَلِّيِّ وَالْإِسْتِتَارِ»

(دیدن خوبان حالتی است میان آشکار و پنهان.)

● الابرار: خوبان، نیکان. جمع برّ: صفت مشبیه / التجلی: آشکار شدن،

باب تفعّل، از ریشهٔ جلو.

■ مشاهده: مبتدا/البرار: مضاف الیه/بین: ظرف، متعلق به موجود
محذوف که خبر است/التجلی: مضاف الیه تقدیراً مجرور/و: حرف عطف/
الاستتار: معطوف.

– أَشَاهِدُ مَنْ أَهْوَى بِغَيْرِ وَسِيلَةٍ فَيَلْحَقْنِي شَأْنٌ أَضَلُّ طَرِيقاً
(کسی را که دوست دارم بی واسطه می بینم، پس حالتی به من دست
می دهد که راه را گم می کنم.)

● أهوی: دوست دارم، لفیف مقرون: أهوی/اضل: گم می کنم،
مضاعف.

باشگاه المپیاد طلایها

■ اشاهد: فعل مضارع و فاعل: انا/من: مفعول به محلاً منصوب،
موصول/اهوی: صله، فعل مضارع و فاعل: انا. ضمیر «ه» محذوف، ضمیر
عائد صله است: أهوآء/بغیر: جار و مجرور متعلق به اشاهد/وسيلة:
مضاف الیه/ف: حرف نتیجه/يلحق: فعل مضارع/ن: وقایه/ی: مفعول به
محلاً منصوب/شأن: فاعل/اضل طریقاً: جمله فعلیه، صفت شأن، محلاً
مرفوع/اضل: فعل مضارع و فاعل: انا/طریقاً: مفعول به.

ص ۷۶: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» ق/۱۶

(ما از رگ گردن به انسان نزدیکتریم.)

● اقرب: نزدیکتر. مشتق، صفت تفضیلی/حبل: ریسمان، رگ، جامد
غیرمصدری/الورید: رگ گردن، جامد غیرمصدری.

■ نحن: مبتدا، محلاً مرفوع/اقرب: خبر/الیه: جار و مجرور متعلق به
اقرب/من حبل: جار و مجرور متعلق به اقرب/الورید: مضاف الیه.

– «سُبْحَانَ اللَّهِ» (خداوند پاک و منزّه است.)

● سبحان: پاک بودن، جامد مصدری.

■ سبحان: مفعول مطلق برای فعل محذوف: أَسْبَحَ/ الله: مضاف الیه.

ص ۷۷: «الْفَقِيرُ لَا يَمْلِكُ» (فقیر مالک چیزی نمی شود).

ابوالحسن نوری: الصَّوْفِيُّ الَّذِي لَا يَمْلِكُ وَلَا يَمْلُكُ.^۱

صوفی کسی است که نه مالک چیزی می شود و نه در ملک کسی

در می آید.

■ الفقير: مبتدا/ لا يملك: خبر، محلاً مرفوع، فعل مضارع و فاعل: هو.

باشگاه المبداء طلایی ها

ص ۸۰: «رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ» ر.ک.ص: ۲۱.

– نَهَاجٌ إِلَى صَوْتِ الْأَغَانِي لِطَيْبِهَا وَأَنْتَ مُغْنٍ إِنْ سَكَتَ نَطِيبٌ

(با شنیدن نوای خوش آواز به شوق می آییم در حالی که تو آواز—

خوانی هستی که اگر خاموش شوی، آسوده می شویم.)

● نهاج: به هیجان می آییم، اجوف یایی: نُهَيْجٌ/ الاغانی: جمع الاغنية:

آواز/ مغن: آواز خوان، اسم فاعل از تغنية/ سکتت: ساکت شدی/ نطیب:

آسوده می شویم، اجوف یایی: نَطِيبٌ.

■ نهاج: فعل مضارع مجهول و نایب فاعل: نحن/ الی صوت: جار و

مجرور متعلق به نهاج/ الاغانی: مضاف الیه تقدیراً مجرور/ لطیب: جار و

مجرور متعلق به نهاج/ ها: مضاف الیه محلاً مجرور/ و: حالیه/ انت مغن:

جمله اسمیه، جمله حالیه، محلاً منصوب/ انت: مبتدا محلاً مرفوع/ مغن:

خبر، تقدیراً مرفوع/ ان: حرف شرط/ سکتت: فعل ماضی و فاعل، فعل

شرط/ نطیب: فعل مضارع و فاعل: نحن، جواب شرط.

* * *

ص ۸۳: اِنِّی لَمُسْتَتِرٌ مِّنْ عَیْنِ جِیْرَانِی

وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ اَسْرَارِی وَ اَعْلَانِی

(من از چشم اطرافیانم پنهانم در حالی که خداوند از ظاهر و باطن

من آگاه است.)

● مستتر: پنهان، اسم فاعل از استتار/ جیران: همسایگان، جمع جار، جامد غیرمصدری/ اسرار: پنهانیها، رازها جمع سر/ اعلان: آشکاریها، جمع علن.

باشگاه المپیاد طلایها

■ ان: از حروف مشبیه بالفعل/ ی: اسم ان محلاً منصوب/ ل: حرف تأکید غیرعامل/ مستتر: خبران/ من عین: جار و مجرور متعلق به مستتر/ جیران: مضاف الیه، تقدیراً مجرور/ ی: مضاف الیه محلاً مجرور/ و: حالیه/ الله یعلم...: جمله اسمیه و حالیه، محلاً منصوب/ الله: مبتدا/ یعلم: فعل مضارع و فاعل: هو، خبر محلاً مرفوع/ اسرار: مفعول به تقدیراً منصوب/ ی: مضاف الیه/ و: حرف عطف/ اعلان: معطوف/ ی: مضاف الیه.

* * *

ص ۸۵: وَ عِنْدَ هُبُوبِ النَّاشِرَاتِ عَلٰی الْحَمٰی

تَمِیْلُ غُصُونُ الْبَانِ لَا الْحَجَرَ الصَّلْدُ

(و هنگام وزش بادهای در صحرا، شاخه‌های درختان به رقص در

می‌آیند نه سنگهای سخت.)

● هبوب: وزیدن، جامد مصدری/ ناشرات: بادهای منتشر کننده/ لحمی: مرغزار، صحرا/ تمیل: کج می‌شود، مایل می‌شود، اجوف یایی:

تُمیل / غصون: شاخه‌ها، جمع غصن: جامد غیر مصدری / البان: درختی از تیره بانها^۱ / الصلْد: سخت، محکم، صفت مشبیه.

■ و: ابتدائیه / عند: ظرف زمان متعلق به تمیل / هبوب: مضاف‌الیه / الناشرات: مضاف‌الیه / علی الحمی: جار و مجرور متعلق به هبوب. الحمی: تقدیراً مجرور / تمیل: فعل مضارع / غصون: فاعل / البان: مضاف‌الیه / لا: حرف عطف / الحجر: معطوف به غصون / الصلْد: صفت.

* * *

ص ۸۶: «انَّ مَعَ الْعَسْرِ يَسِرًا» انشراح / ۵ / التلایها

(همراه هر سختی، آسانی است.)

■ ان: از حروف مشبیهة بالفعل / مع: ظرف، متعلق به موجود محذوف که خبر مقدم ان است / العسر: مضاف‌الیه / یسرا: اسم مؤخر ان، منصوب. - «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ» (خداوند از او خشنود باشد).

● رضی: خشنود شد، ناقص واوی: رَضِيَ، حرف عله ماقبل مکسور به ی تبدیل شده است.

■ رضی: فعل ماضی / الله: فاعل / عنه: جار و مجرور متعلق به رضی.

- «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ» ر.ک.ص: ۸.

* * *

ص ۸۷: «رُزِنِي غِبًّا تَزِدُّنِي حُبًّا»

(یک روز در میان به دیدار من بیا تا محبتت افزوده شود.)

قال أبوهريرة: لقد دارت كلمة العرب رزغياً تزددنني حُباً إلى أن سمعت من الرسول صلى الله عليه وآله وأصحابه ولقد قالها لي^۲

۱. فرهنگ معین.

۲. الصداقة و الصديق، ص ۵۶.

ابوهریره گفت: این سخن عرب که «یک روز در میان به دیدار دوستان برو تا محبتها افزون شود» میان مردم متداول بود تا اینکه پیامبر، درود خدا بر او و خاندان و یاران او باد، آنرا به من گفت.

● زر: دیدار کن، اجوف واوی: تَزَوُّرٌ/ غَبَاً: یک روز در میان، جامد مصدری/ تزدد: افزوده شوی، اجوف یایی: تَزْتِيدُ، حرف ت برای راحتی تلفظ به د تبدیل شده و حرف ی ماقبل مفتوح به الف تغییر یافته و سپس به علت التقاء ساکنین حذف شده است زیرا در جواب فعل امر، مجزوم می شود/ حَبًّا: محبت، دوستی، جامد مصدری.

■ زر: فعل امر و فاعل: انت/ ن: وقایه/ ی: مفعول به محلاً منصوب/ غَبَاً: حال/ تزدد: فعل مضارع و فاعل: انت، جواب امر، مجذوم/ حَبًّا: مفعول به.

ص ۸۸: «قِنَا رَبَّنَا عَذَابَ النَّارِ» برگرفته از قرآن بقره/ ۲۰۱
(پروردگارا! ما را از عذاب آتش مصون بدار.)

● ق: مصون بدار، لفیف مفروق: تَوَقَّيْ تَقِيْ قِ.

■ ق: فعل امر و فاعل: انت/ نا: مفعول به اول، محلاً منصوب/ ربّ: منادای مضاف، منصوب، حرف ندا حذف شده است/ نا: مضاف الیه محلاً مجرور/ عذاب: مفعول به دوم/ النار: مضاف الیه.

ص ۸۹: وَ أَفَانِينُ عَلَيْهَا جُلَنَارُ عُلَّقَتْ بِالشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارُ

(و شاخه‌هایی که بر آنها گل انار است، گویی بر درخت سبز، آتش آویزان کرده‌اند.)

ابوالقاسم الزاهی:



كَأَنَّهَا وَ هِيَ قَدَامِي مُمَثَّلَةٌ فِي رَأْسِ دَوْخَتِهَا تَاجٌ مِّنَ النَّارِ
آنچه در برابر من قد برافراشته، همچون درخت بلندی است که
لای آن تاجی از آتش است.

● أفانين: شاخه‌ها، جمع الجمع، جمع افنان و افنان جمع فَنَن، جامد
برمصدری / جلنار: معرب گلنار (گل انار) / علقت: آویخته شد، ماضی
جهول از باب تفعیل / الاخضر: سبز، صفت مشبیه.

■ و: ابتدائیه / افانین: مبتدا / علیها: جار و مجرور متعلق به موجود
عذوف / جلنار: خبر / علقت: فعل ماضی مجهول / بالشجر: جار و مجرور
علق به علقت / الاخضر: صفت، غیرمنصرف است ولی به علت داشتن الف
لام، کسره گرفته است / نار: نایب فاعل، مؤنث مجازی است و به همین
ت فعل آن، مؤنث شده است.

– «بَدِيعُ الْجَمَالِ لَطِيفُ الْإِعْتِدَالِ» (بسیار زیبا و خوش اندام).

■ جمله نیستند بلکه هر دو ترکیب اضافه لفظی‌اند زیرا به فاعل خود
افه شده‌اند، در اصل: «بَدِيعُ جَمَالِهِ وَ لَطِيفُ اِعْتِدَالِهِ» بوده است.

– هَلَكَ النَّاسُ حَوْلَهُ عَطَشًا وَ هُوَ سَاقٍ يَرِي وَلَا يَسْقِي
مردم در اطراف او از تشنگی هلاک شدند در حالی که او آب با
ت دارد و می‌بیند ولی به تشنگان آب نمی‌دهد.

● ساق: آب دهنده، اسم فاعل از سقی / یری: می‌بیند، مهموز و ناقص
: يَرَأَى.

■ هلك: فعل ماضی / الناس: فاعل / حول: ظرف مکان / ه: مضاف الیه
لاً مجرور / عطشاً: مفعول لاجله / وَ: حالیه / هو ساق: ... جمله اسمی

حالیه، محلاً منصوب / هو: مبتدا محلاً مرفوع / ساق: خبر تقدیراً مرفوع /
یری: فعل مضارع و فاعل: هو، خبر دوم، محلاً مرفوع / و: حرف عطف /
لایسقی: فعل مضارع و فاعل: هو، معطوف.

ص ۹۲: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» بقره/۴۴

(آیا از مردم می‌خواهید نیکی کنند و خود را از یاد می‌برید.)

● البرّ: نیکی، خوبی، جامد مصدری / تنسون: فراموش می‌کنید، از یاد می‌برید، ناقص یایی، تَنْسَوْنَ.

■ أ: همزة استفهام / تأمرون: فعل مضارع و فاعل / الناس: مفعول به /
بالبرّ: جار و مجرور متعلق به تأمرون / و: حرف عطف / تنسون انفسکم:
معطوف / تنسون: فعل مضارع و فاعل / انفس: مفعول به / کم: مضاف الیه
محلاً مجرور.

ص ۹۳: «إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» فرقان/۷۲

(هنگامی که عمل ناشایستی ببینند، با بزرگواری از کنار آن عبور کنند.)

● مرّوا: عبور کردند، فعل مضارع / اللغو: بیهوده، جامد مصدری / کراماً:
بزرگواران، جمع کریم، صفت مشبّهه.

■ اذا: ظرف زمان، اسم شرط غیر جازم، لازم الاضافه / مرّوا باللغو: جمله فعلیه، مضاف الیه، محلاً مجرور / مرّوا: فعل شرط ماضی و فاعل / باللغو: جار و مجرور متعلق به مرّوا / مرّوا: جواب شرط، فعل ماضی و فاعل / کراماً: حال.



اِذَا رَأَيْتَ أَثِيماً كُنْ سَاتِراً وَ حَلِيماً

يَا مَنْ تُقْبِحُ أَمْرِي لِمَ لَا تَمُرُّ كَرِيماً

(هنگامی که انسان گناهکاری را دیدی، گناه او را بپوشان و بردبار باش، ای آنکه کار مرا زشت می‌دانی، چرا با بزرگواری از کنار آن نمی‌گذری.)

● رأیت: دیدی، مهموز و ناقص یایی / ائیم: گناهکار، صفت مشبیه / کن: باش، از افعال ناقصه، اجوف واوی: تَكُونُ تَكُونُ كُونُ كُنْ / ساتر: پوشنده، اسم فاعل / حلیم: بردبار، صفت مشبیه / لم: چرا؟ در اصل لما بوده که برای تخفیف در تلفظ، الف حذف شده است.

■ اذا: ظرف زمان و اسم شرط غیر جازم، دائم الاضافه / رأیت ائیماً: جمله فعلیه، مضاف الیه، محلاً مجرور / رأیت: فعل شرط ماضی و فاعل / ائیماً: مفعول به / کن: جواب شرط، فعل امر از افعال ناقصه، اسم آن: انت مستتر / ساتراً: خبر فعل ناقصه / و: حرف عطف / حلیماً: معطوف / یا: حرف ندا / من: منادی، مبنی بر ضمه مقدر، مفعول به برای فعل أنادی محذوف، محلاً منصوب، موصول / تقبح امری: صله / تقبح: فعل و فاعل: انت / انت: ضمیر عائد صله / امر: مفعول به، تقدیراً منصوب / ی: مضاف الیه / لم لا تمر کریماً: جواب ندا / لم: جار و مجرور متعلق به لا تمر / م(ما): اسم استفهام / لا تمر: فعل مضارع و فاعل: انت / کریماً: حال.

ص ۹۵: «وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا» لقمان / ۱۵

(اگر پدر و مادر تو را وادار کردند که ناآگاهانه برای من شریک قرار

دهی، از آنان پیروی مکن.)

● جاهدا: تلاش کردند، باب مفاعله / لاتطع: اطاعت نکن، اجوف واوی
باب افعال. تَطَوَّعٌ ◀ تَطَوَّعٌ ◀ تَطِيعٌ ◀ لَاتَطِيعُ ◀ لَاتَطِيعُ.

■ و: حرف عطف / ان: حرف شرط / جاهدا: فعل شرط ماضی و فاعل
ک: مفعول به محلاً منصوب / علی: حرف جر / ان تشرک ...: جمله فعلیه،
محلاً مجرور به حرف جرّ علی / ان: حرف مصدری، عامل نصب / تشرک:
فعل مضارع و فاعل: انت / بی: جار و مجرور متعلق به تشرک / ما: مفعول به
محلاً منصوب، موصول / لیس لک به علم: صلّه، ضمیر «ه» در «به» ضمیر
عائد صلّه / لیس: از افعال ناقصه / لک: جار و مجرور متعلق به موجوداً
محذوف که خبر مقدم لیس و منصوب است / به: جار و مجرور متعلق به
علم / علم: اسم مؤخر لیس / ف: حرف جواب شرط / لاتطع: فعل نهی و
فاعل: انت، جواب شرط / هما: مفعول به، محلاً منصوب.



باب سوّم: در فضیلت قناعت

ص ۹۹: «عَزَّ اسْمُهُ» (نامش گرامی باد).

● عزّ: گرامی شد، عزت یافت، فعل مضاعف.

■ عزّ: فعل ماضی / اسم: فاعل / ه: مضاف الیه، محلاً مجرور.

ص ۱۰۰: «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» ر.ک.ص: ۸.

باشگاه المپیاد* * * طلایی‌ها

ص ۱۰۱: «هَذَا الْمِقْدَارُ يَحْمِلُكَ وَمَا زَادَ عَلَيَّ ذَلِكَ فَأَنْتَ حَامِلُهُ»

(این مقدار تو را برپای همی دارد و هر چه برین زیادت کنی، تو

حمال آنی.) (ترجمه جناب سعدی)

● زاد: افزوده شد، اجوف یایی: زَیْدٌ.

■ هذا: مبتدا، محلاً مرفوع / المقدار: عطف بیان / يحمل: فعل مضارع و

فاعل: هو، خبر، محلاً مرفوع / ك: مفعول به، محلاً منصوب /

و: حرف عطف / ما: معطوف به هذا، اسم شرط و مبتدا، محلاً مرفوع /

زاد علی ذلك: جمله فعلیه، خبر محلاً مرفوع / زاد: فعل شرط ماضی و

فاعل: هو / علی ذلك: جار و مجرور متعلق به زاد / ف: حرف نتیجه / انت

حامله: جواب شرط / انت: مبتدا محلاً مرفوع / حامل: خبر / ه: مضاف الیه،

محلاً مجرور.

ص ۱۰۲: «كُلُّوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا» اعراف/ ۳۱

(از نعمتهای خدا بخورید و بنوشید و زیاده‌روی نکنید.)

● کلوا: بخورید، مهموز الفاء، تآکلون، در اصل أُكَلُوا بوده که برای سادگی تلفظ، هر دو همزه حذف شده است.

■ کلوا: فعل امر و فاعل / و: حرف عطف / اشرَبُوا: فعل امر و فاعل، معطوف / و: حرف عطف / لا تسرفوا: فعل نهی و فاعل، معطوف به کلوا.

ص ۱۰۳: بِئْسَ الْمَطَاعِمُ حِينَ الذَّلِّ يَكْسِبُهَا

الْقَدْرُ مُنْتَصَبٌ وَالْقَدْرُ مَخْفُوضٌ

(بدترین غذاها، غذایی است که انسان آنرا با خواری بدست آورد زیرا در این صورت، دیگ غذا بر پا و قدر و منزلت انسان، پست و بی ارزش است.)

● بئس: چه بد است، فعل ذم یا نکوهش، غیرمتصرف / المطاعم: خوردنیها، جمع مطعم (معنای دیگر آن، مکان خوردن است) / الذلّ: خواری، جامد مصدری / القدر: دیگ، جامد غیرمصدری / منتصب: نصب شده، برپا، اسم مفعول از انتصاب / القدر: ارزش، منزلت، جامد مصدری / مخفوض: پست، پایین، اسم مفعول.

■ بئس: فعل ذم / المطاعم: فاعل بئس، اسم مخصوص به ذم مطعم بوده که حذف شده است / حین: ظرف زمان متعلق به یکسبها / الذلّ: مضاف الیه / یکسب: فعل مضارع و فاعل: هو، مرجع ضمیر یعنی انسان در تقدیر است / ها: مفعول به، محلاً منصوب / القدر: مبتدا / منتصب: خبر / و: حرف عطف / القدر مخفوض: معطوف، مبتدا و خبر.

ص ۱۰۵: «عَلَيْهِ السَّلَامُ» ر.ک.ص: ۱۸.

ص ۱۰۶: «وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ» شوری / ۲۷



(اگر خداوند روزی بی حد و حصر در اختیار مردم قرار می‌داد، در زمین گناه می‌کردند.)

● عباد: بندگان، جمع عبد/ بغوا: سرکشی کردند، ناقص یایی: بَغِبُوا.

■ و: استینافیه/ لو: حرف شرط غیر جازم/ بسط: فعل شرط ماضی/ الله: فاعل/ الرزق: مفعول به/ لعباد: جار و مجرور متعلق به بسط/ ه: مضاف الیه، محلاً مجرور/ ل: حرف رابطة جواب شرط/ بغوا: جواب شرط، فعل ماضی و فاعل/ فی الارض: جار و مجرور متعلق به بَغُوا.

— ماذا أخاضك يا مغرور في الخطر

حَتَّى هَلَكْتَ فَلَيْتَ النَّمْلَ لَمْ يَطِيرْ

(ای انسان فریب خورده چه چیز تو را به خطر انداخت تا اینکه هلاک شدی، ای کاش مورچه پرواز نمی‌کرد.)

ضرب‌المثل: إِذَا أَرَادَ اللَّهُ إِهْلَاكَ النَّمْلَةِ أَنْبَتَ لَهَا جَنَاحَيْنِ^۱

هنگامی که خدا بخواهد مورچه را هلاک کند برای آن دو بال

می‌رویانند.

● ماذا: چه چیز، اسم استفهام، غیر متصرف/ أخاض: وارد کرد، اجوف واوی، باب افعال، أخوض/ مغرور: فریب خورده، اسم مفعول از غرأ لیت: ای کاش، از حروف مشبّهة بالفعل/ لم یطیر: پرواز نکرد، اجوف یایی، یَطِيرُ ۱۰۰ یَطِيرُ، حرف علّه به سبب التقاء ساکنین حذف شده زیرا «لم» عامل جزم است.

■ ماذا: مبتدا، محلاً مرفوع/ أخاضك: خبر، جمله فعلیه، محلاً مرفوع/ أخاض: فعل ماضی و فاعل: هو/ ك: مفعول به، محلاً منصوب/ یا: حرف ندا/ مغرور: منادای نكرة مقصوده، مبني بر ضم، حرف ندا و منادی با هم

مفعول به، محلاً منصوب برای فعل انادی محذوف/ فی الخطر: جار و مجرور متعلق به أخاض/ جملة؛ ماذا أخاضک فی الخطر: جواب ندا/ حتی: حرف جرّ به معنای انتهای غایت/ هلکت: فعل ماضی و فاعل، جملة فعلیه محلاً مجرور به حرف جرّ حتی/ ف: حرف نتیجه/ لیت: از حروف مشبّهة بالفعل/ النمل: اسم لیت/ لم یطر: فعل جحد و فاعل: هو، جملة فعلیه، خبر لیت، محلاً مرفوع.

ص ۱۰۷: یا لیتَ قَبْلَ مَنیَّتِی یَوماً أَفوزُ بِمَنیَّتِی

نَهراً تَلاطِمُ رُکبَتِی وَ أَظِلُّ أَملاً قِربَتِی

(ای کاش پیش از مرگ، روزی به آرزوی خود برسم و ببینم که آب رودخانه به ساق پاهایم می خورد و من ظرفم را از آن پر می کنم.)

● لیت: ای کاش، از حروف مشبّهة بالفعل/ مَنیّة: مرگ، از ریشه منی به معنای تقدیر زیرا مرگ مقدر است/ افوز: پیروز می شوم، اجوف واوی: أَفوزُ/ مَنیّة: آرزو، خواسته/ تَلاطم: برخورد می کند، می زند، باب مفاعلة/ رُکبة: ساق پا/ أَظِلُّ: ادامه می دهم، از افعال ناقصه.

■ یا: ادات تنبیه/ لیت: از حروف مشبّهة بالفعل/ قبل: ظرف متعلق به افوز/ منیّة مضاف الیه/ ی: مضاف الیه/ یوماً: اسم لیت/ افوزُ: فعل مضارع و فاعل: انا/ جملة فعلیه «افوزُ» خبر لیت، محلاً مرفوع/ بِمَنیّة: جار و مجرور متعلق به افوز/ ی: مضاف الیه/ نَهراً: بدل از یوماً/ تَلاطم: فعل مضارع و فاعل: هی/ جملة «تَلاطم» صفت برای «نَهراً»، محلاً منصوب/ («نهر» مؤنث مجازی است، به همین علت «تَلاطم» مؤنث است)/ رُکبة: مفعول به، تقدیراً منصوب/ ی: مضاف الیه/ وَ: حالیه/ اظِلُّ املاً قِربتی: جملة اسمیه، حال، محلاً منصوب/ اظِلُّ: فعل ناقص مضارع/ ضمیر «انا» مستتر:

اسم اظلم، محلاً مرفوع / املأ: فعل مضارع و فاعل: انا / قرينة: مفعول به /
ی: مضاف الیه / جمله «أملأ قربتی» خبر اظلم، محلاً منصوب.

ص ۱۰۸: «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ» نور/۲۶

(زنان ناپاک شایسته مردان ناپاکند.)

● خبیث: ناپاک، صفت مشبیه.

■ الخبیثات: مبتدا / للخبیثین: جار و مجرور متعلق به کائنات

محذوف که خبر است.

باشگاه المپیاد طلایها

— قالوا عَجِينُ الْكَلْسِ لَيْسَ بِطَاهِرٍ قُلْنَا نَسَدٌ بِهِ شُقُوقَ الْمَبْرُزِ

(برخی گفتند خمیر آهک پاک نیست، ما در پاسخ گفتیم با آن

شکافهای مستراح را پر می کنیم.)

● عَجین: خمیر / الکلْس: آهک / نَسَدٌ: پر می کنیم، فعل مضاعف /

شُقُوق: شکافها، جمع شق / المبرز: مستراح، اسم مکان.

■ قالوا: فعل ماضی و فاعل / عَجین الکلْس لیس بطاهر: جمله اسمیه،

مقول قول، محلاً منصوب / عَجین: مبتدا / الکلْس: مضاف الیه / لیس: از افعال

ناقصه، اسم آن: هو، مستتر / بِ: حرف جر زائد / طاهر: خبر لیس، محلاً

منصوب / جمله «لیس بطاهر» خبر برای «عَجین» محلاً مرفوع / قلنا: فعل

ماضی و فاعل / نَسَدٌ به شُقُوق المبرز: جمله فعلیه، مقول قول، محلاً

منصوب / نَسَدٌ: فعل مضارع و فاعل: نحن / به: جار و مجرور متعلق به نَسَدٌ /

شُقُوق: مفعول به / المبرز: مضاف الیه.

ص ۱۱۰: «حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ» یونس/۹۰

(تا آنگاه که آب او را در بر گرفت.)

● ادرک: در بر گرفت، از باب افعال / الغرق: فرو رفتن در آب، جامد مصدری.

■ حتی: حرف ابتدا/ اذا: ظرف زمان، دارای معنای شرط متعلق به «قال» که در ادامه آیه آمده است/ ادرک: فعل ماضی / ه: مفعول به/ الغرق: فاعل / جمله «ادرک الغرق» مضاف الیه برای اذا، محلاً مجرور/ جواب شرط در ادامه آیه آمده است.

– «إِذَا رَكِبُوا فِي الْفَلَكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» عنكبوت/ ۶۵
(هنگامی که در کشتی سوار شوند، از ترس و وحشت، خدا را با اعتقادی پاک به کمک می طلبند.)

● الفلك: کشتی، جامد غیر مصدری/ دعوا: صدا زدند، خواندند، ناقص واوی، دَعَوْوا/ مخلص: پاک کننده، اسم فاعل از اخلاص/ الدین: ملت و مذهب، جامد غیر مصدری.

■ اذا: ظرف زمان متعلق به دعوا و ادات شرط غیر جازم، لازم الاضافه/ ركبوا في الفلك: جمله فعلیه، مضاف الیه، محلاً مجرور/ ركبوا: فعل شرط ماضی و فاعل / في الفلك: جار و مجرور متعلق به ركبوا/ دعوا: جواب شرط، فعل ماضی و فاعل / الله: مفعول به/ مخلصين: حال / له: جار و مجرور متعلق به مخلصين/ الدین: مفعول به برای مخلصين که اسم شبه فعل است.

ص ۱۱۱: «سُبْحَانَ اللَّهِ» ر.ک.ص: ۲۴.

ص ۱۱۲: قَدْ شَابَهَ بِالْوَرَى حِمَارٌ عَجْلاً جَسَداً لَهُ خَوَازٌ

مصراع دوم برگرفته از قرآن، اعراف/ ۱۴۸ و طه/ ۸۸

● شابه: همانند شد، از باب مفاعله/ الوری: مردم، جامد غیرمصدری/ عجل: گوساله، جامد غیرمصدری/ خوار: صدای گاو، جامد مصدری. این بیت را دو گونه می‌توان ترجمه و ترکیب کرد. الف) خری است که همانند آدمیان شده است، گوساله پیکری که صدای گاو دارد.

■ قد: حرف تأکید/ شابه: فعل ماضی/ بالوری: جار و مجرور تقدیراً متعلق به شابه/ حمار: فاعل/ عجل: حال موطنه، مؤول به مشتق/ جسداً: صفت عجل به معنای مجسداً/ له خوار: جمله اسمیه، صفت دوم عجل محلاً منصوب/ له: جار و مجرور متعلق به موجود محذوف که خبر است/ خوار: مبتدای مؤخر.

ب) خری از میان مردم همانند گوساله پیکری شده است که صدای گاو دارد.

■ قد: حرف تأکید/ شابه: فعل ماضی/ بالوری: جار و مجرور متعلق به کائناً که حال برای حمار است/ بالوری: به معنای فی الوری/ حمار: فاعل/ عجل: مفعول به برای شابه/ جسداً: صفت عجل به معنای مجسداً/ له خوار: جمله اسمیه، صفت دوم عجل، محلاً منصوب/ له: جار و مجرور متعلق به موجود محذوف که خبر است/ خوار: مبتدای مؤخر.

ص ۱۱۴: سَمِعِي إِلَى حُسْنِ الْأَغَانِي مَنْ ذَا الَّذِي جَسَّ الْمَثَانِي

(به صدای زیبای آوازه‌ها گوش فرا داده‌ام، چه کسی است که بر تارهای ساز بزند.)

● سمع: شنیدن، جامد مصدری، به معنای گوش نیز به کار می‌رود مانند بیت بالا/ الاغانی: آوازه‌ها، جمع أغنيه/ من: چه کسی، اسم استفهام، غیرمتصرف/ ذا: آن، اسم اشاره/ جس: لمس کرد/ المثنی: تارهای ساز.

■ سمع: مبتدا، تقدیراً مرفوع / ی: مضاف‌الیه، محلاً مجرور / الی حسن: جار و مجرور، متعلق به موجود محذوف که خبر است / الاغانی: مضاف‌الیه، تقدیراً مجرور / من: مبتدا، محلاً مرفوع / ذا: خبر، محلاً مرفوع / الذی: موصول، بدل یا صفت ذا، محلاً مرفوع / جسّ المثانی: صله / جسّ: فعل ماضی و فاعل: هو، ضمیر هو عائد صله / المثانی: مفعول به.

ص ۱۱۶: «كُلُّ مُدَارَاةٍ صَدَقَةٌ» (هر ملاطفتی بخشش است).

پیامبر (ص): «مُدَارَاةُ النَّاسِ صَدَقَةٌ»

سازگاری با مردم، بخشش است.

● مداراة: ملاطفت، از ریشه «دری» باب مفاعلة.

■ کل: مبتدا، از اسمهای دائم الاضافه / مداراة: مضاف‌الیه / صدقة: خبر.

ص ۱۱۷: «لَا وَاللَّهِ» (نه، به خدا قسم).

■ لا: حرف نفی / و: حرف جر به معنای قسم / الله: مجرور به حرف جر، جار و مجرور متعلق به أقسم محذوف.

ص ۱۱۸: «مَنْ ذَا يُحَدِّثُنِي وَ زُمْ الْعَيْسُ»

مَا لِلْغَرِيبِ سِوَى الْغَرِيبِ أَنْيْسُ

(کیست که با من سخن بگوید حال که شتران از حرکت باز

ایستاده‌اند، آری برای انسان غریب، همدمی جز غریب نیست).



امراً القیس:

أَجَارَتْنَا أَنَا غَرِيبَانِ هَهُنَا وَكُلُّ غَرِيبٍ لِلْغَرِيبِ نَسِيبٌ ۱

ای یار همراه، ما هر دو در اینجا بیگانه‌ایم، و برای بیگانه در دیار
غربت خویشاوندی جز بیگانه نیست.

● من: کیست، اسم استفهام، غیر متصرف / ذا: آن، اسم اشاره،
غیر متصرف / یحدث: سخن می‌گوید، باب تفعیل / زَمَ: بسته شد، محکم
شد، فعل مضاعف / العیس: شتران سفید و سیاه، جمع مکسر اعیس و
عیساء / الغریب: بیگانه، دور، صفت مشبیه / انیس: همدم، صفت مشبیه.

■ من: مبتدا، محلاً مرفوع، اسم استفهام / ذا: خبر، محلاً مرفوع، اسم
موصول / یحدثنی: صله. یحدث: فعل مضارع و فاعل: هو. ضمیر «هو» عائد
صله / ن: وقایه / ی: مفعول به، محلاً منصوب / و: حالیه / زَمَ العیس: جمله
فعلیه، حال محلاً منصوب / زَمَ: فعل ماضی مجهول / العیس: نایب فاعل / ما:
حرف نفی / للغریب: جار و مجرور متعلق به موجود محذوف، که خبر مقدم
است / سوی: ظرف، مبنی، محلاً منصوب / الغریب: مضاف الیه / انیس:
مبتدای مؤخر.

باب چهارم: در فوائد خاموشی

ص ۱۲۱: وَ أَخُو الْعَدَاوَةِ لَا يَمُرُّ بِصَالِحٍ إِلَّا وَ يَلْمِزُهُ بِكَذَابٍ أَشْرٍ
آنکه ستیزه جوست از کنار انسان درستکار هم که عبور کند، او را دروغگو و متکبر می نامد.

● العداوة: دشمنی، جامد مصدری / لایمرّ: عبور نمی کند، مضاعف / یلمز: عیبجویی می کند / کذاب: بسیار دروغگو، صیغه مبالغه / اشر: متکبر، صفت مشبّهه.
■ و: ابتدائیه / اخو: مبتدا / العداوة: مضاف الیه / لایمرّ بصالح: جمله فعلیه، خبر، محلاً مرفوع / لایمرّ: فعل مضارع و فاعل: هو / بصالح: جار و مجرور متعلق به لایمرّ / الآ: ادات حصر / و: حالیه / یلمزه: جمله فعلیه، حال، محلاً منصوب / یلمز: فعل مضارع و فاعل: هو / مفعول به، محلاً منصوب / بکذاب: جار و مجرور متعلق به یلمز / اشر: صفت کذاب.

ص ۱۲۲: «لَعَنَهُمُ اللَّهُ عَلَى حِدَّةٍ»

(خداوند آنها را جدا جدا نفرین می کند).

● حدة: تنهایی، جامد مصدری از وحد.
■ لعن: فعل ماضی / هم: مفعول به، محلاً منصوب / الله: فاعل / علی حدة: جار و مجرور متعلق به لعن.

ص ۱۲۵: «رَضِينَا مِنْ نَوَالِكِ بِالرَّحِيلِ»

(ما راضی به آنیم که از میان بخششهای تو، رفتن از پیش تو را برگزینیم (به عبارت دیگر: عطایت را به لقاییت بخشیدیم).)

امراً القیس: رَضِيْتُ مِنَ الْغَنِيْمَةِ بِالْأَيَابِ.^۱
من از غنیمت به بازگشت رضایت دادم.

● رضینا: راضی شدیم، ناقص واوی/ نوال: بخشش و عطا، جامد
مصدری/ الرحیل: رفتن، جامد مصدری.

■ رضینا: فعل ماضی و فاعل/ من نوال: جار و مجرور متعلق به رضینا/
ک: مضاف الیه، محلاً مجرور/ بالرحیل: جار و مجرور متعلق به رضینا.

– «نَعِيْبُ غُرَابِ الْبَيْنِ» (بانگ شوم کلاغ که نشان جدایی است).
ضرب المثل: أَشْأَمُ مِنَ غُرَابِ الْبَيْنِ.^۲

نامبارک تر از کلاغ، پیام رسان جدایی.

● نعیب: بانگ کلاغ، جامد مصدری از نعب/ غراب: کلاغ، جامد
غیر مصدری/ البین: جدایی، جامد مصدری.

■ جمله نیست بلکه ترکیب اضافی است.

ص ۱۲۶: «إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ»

«إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» لقمان/ ۱۹

(زشتترین صداها، صدای الاغ است).

● انکر: زشتترین، صفت تفضیل. الحمیر: الاغها.

■ ان: از حروف مشبّهة بالفعل/ انکر: اسم ان/ الاصوات: مضاف الیه/ ل:

: حرف تأکید غیر عامل/ صوت: خبر ان/ الحمیر: مضاف الیه.

– إِذَا نَهَقَ الْخَطِيبُ أَبُو الْفَوَارِسِ لَهُ شَغَبٌ يَهْدُ إِصْطَخَرَ فَارِسِ

۱. مجمع الامثال، ص ۲۵۶.

۲. همان، ص ۳۳۰.



(آنگاه که ابوالفوارسِ خطیبِ عرعر کند، غوغایی به پا می‌کند که شهر استخر فارس را ویران می‌سازد.)

● نهق: الاغ بانگ برداشت، فعل ماضی / شغب: غوغا و هیجان، جامد مصدری / یهد: ویران می‌کند، فعل مضارع / اصطخر: شهر استخر، از بزرگترین شهرهای فارس قبل و بعد از اسلام / فارس: معرب پارس.

■ اذا: ظرف زمان دارای معنای شرط، غیر جازم، دائم الاضافه / نهق الخطیب: جمله فعلیه، مضاف الیه، محلاً مجرور / نهق: فعل شرط ماضی / الخطیب: فاعل / ابوالفوارس: بدل از الخطیب / الفوارس: مضاف الیه / له شغب یهد...: جواب شرط / له: جار و مجرور متعلق به موجود محذوف که خبر است / شغب: مبتدای مؤخر / یهد اصطخر فارس: جمله فعلیه، صفت شغب، محلاً مرفوع / یهد: فعل مضارع و فاعل: هو / اصطخر: مفعول به / فارس مضاف الیه.



باب پنجم: در عشق و جوانی

ص ۱۲۸: «نَادِرُ الْحُسْنِ» (زیبارویی کمیاب).

■ جمله نیست بلکه اضافه لفظی است، در اصل نَادِرٌ حُسْنُهُ بوده است.

ص ۱۳۲: «سَرَى طَيْفٌ مَّنْ يَجْلُو بِطَلْعَتِهِ الدُّجَى»

(شب هنگام خیال کسی به سرم زد که با ظهورش تاریکیها را می‌زداید.)

باشگاه المپیاد طلایی‌ها

● سری: در شب حرکت کرد، ناقص یایی / طیف: خیال، جامد
مصدری / یجلو: می‌زداید، ناقص واوی: يَجْلُو / طلعة: ظهور، جامد مصدری /
الدجی: تاریکیها، جمع دُجِيَّة.

■ سری: فعل ماضی / طیف: فاعل / من: مضاف الیه، محلاً مجرور،
موصول / یجلو بطلعتہ الدجی: جمله فعلیه، صله / یجلو: فعل مضارع و فاعل:
هو. ضمیر «هو» عائد صله / بطلعة: جار و مجرور متعلق به یجلو / الدجی:
مفعول به، تقدیراً منصوب.

– إِذَا جِئْتَنِي فِي رِفْقَةٍ لِّتَزُورَنِي

وَإِنْ جِئْتَ فِي صَلْحٍ فَأَنْتَ مُحَارِبٌ

(هرگاه در میان حریفان به دیدار من بیایی، هرچند به صلح آمده

باشی، دشمنی.)

● جئت: آمدی، اجوف یایی: جِئْتُ ← جَاءَتْ ← جِئْتُ / رفقة:
همراهان، اسم جمع / تزور: دیدار می‌کنی، اجوف واوی: تَزُورُ / محارب:
جنگجو، دشمن، اسم فاعل از باب مفاعله.

■ اذا: ظرف زمان در معنای شرط غیر جازم، دائم الاضافه / جئتنی فی رفقة: جمله فعلیه، مضاف الیه، محلاً مجرور / جئت: فعل شرط ماضی و فاعل / ن: وقایه / ی: مفعول به، محلاً منصوب / فی رفقة: جار و مجرور متعلق به جئت / ل: حرف جر / تزورنی: جمله فعلیه، محلاً مجرور / تزور: فعل مضارع و فاعل: انت، منصوب به أن ناصبه مقدر و مصدری / ن: وقایه / ی: مفعول به، محلاً منصوب / و: حالیه / ان جئت فی صلح: جمله شرطیه و حالیه، محلاً منصوب / ان: حرف شرط / جئت: فعل شرط ماضی و فاعل / فی صلح: جار و مجرور متعلق به جئت / جواب شرط به قرینه جواب بعد که برای جمله شرطیه اول آمده، حذف شده است / ف: حرف جواب / انت محارب: جواب جمله شرطیه اول / انت: مبتدا، محلاً مرفوع / محارب: خبر.

* * *

ص ۱۳۴: حلقی داشت «طیبُ الأداء» و خلقی «کالبدرِ اذا بدا»

● طیب: خوش، خوب، صفت مشبیه / الاداء: ادا کردن، رساندن به مخاطب، جامد مصدری / البدر: ماه روشن، جامد غیر مصدری / بدا: آشکار شد، ناقص واوی: بدوّ.

■ طیب الاداء: خوش آواز، ترکیب اضافی، در اصل «الاداء الطیب» بوده است، طیبُ الاداء صفت است برای حلقی / کالبدر اذا بدا: مانند ماه آنگاه که می درخشد / کالبدر: جار و مجرور / اذا: ظرف زمان مبنی، دائم الاضافه / بدا: فعل ماضی و فاعل: هو، جمله فعلیه، مضاف الیه، محلاً مجرور / کالبدر اذا بدا: صفت برای حلقی.

۱. آن مصدری: یعنی می توان بجای فعل، مصدر قرار داد به عبارت دیگر بجای لِتَزُورِنِ

ی توانیم بگوییم: لِزِيَارَتِي.

فَقَدْتُ زَمَانَ الْوَصْلِ وَالْمَرْءَ جَاهِلٌ

بِقَدْرِ لَذِيذِ الْعَيْشِ قَبْلَ الْمَصَائِبِ

(من زمان وصال را از دست دادم، آری انسان قدر لذت زندگی را پیش از حوادث ناگوار نمی‌داند.)

● فقدت: از دست دادم / المرء: انسان، جامد غیرمصدری / العیش: زندگی، جامد غیرمصدری / المصائب: مصیبتها و حوادث ناگوار، جمع المصيبة.

■ فقدت: فعل ماضی و فاعل / زمان: مفعول به / الوصل: مضاف الیه / و: حالیه / المرء جاهل: جمله اسمیه و حالیه، محلاً منصوب / المرء: مبتدا / جاهل: خبر / بقدر: جار و مجرور متعلق به جاهل / لذیذ: مضاف الیه / العیش: مضاف الیه / قبل: ظرف متعلق به جاهل / المصائب: مضاف الیه.

ص ۱۳۵: «ما تَقُولُ فِي الْمَرْدِ» كَافَتْ «لَا خَيْرَ فِيهِمْ، مَا دَامَ أَحَدُهُمْ لَطِيفًا يَتَخَاشَنُ فَإِذَا خَشَنَ يَتَلَطَّفُ»

(درباره نوجوانان چه می‌گویی؟ گفت خیری در آنان نیست زیرا تا زمانی که نرم و لطیفند، تندی می‌کنند و آنگاه که تند و خشن می‌شوند، لطافت می‌ورزند.)

● المرء: نوجوانان، جمع أمرء، صفت مشبیه / مادام: تا زمانی که، از افعال ناقصه، از ریشه دَوَمَ / يتخاشن: تندی می‌کند، باب تفاعل / خَشَنَ: تندخو شد / يتلاطف: ملاطفت می‌ورزد، باب تفاعل.

■ ما: اسم استفهام، مقول مقدم تقول، محلاً منصوب / تقول: فعل مضارع و فاعل: انت / فی المرء: جار و مجرور متعلق به تقول / لاخیر فیهم: مقول «گفت»، جمله اسمیه، محلاً منصوب / لا: برای نفی جنس / خیر:

اسم لای نفی جنس، مبنی بر فتحه/ فیهم: جار و مجرور متعلق به موجود محذوف که خبر لای نفی جنس است/ مادام: از افعال ناقصه/ احد: اسم مادام/ هم: مضاف الیه، محلاً مجرور/ لطیفاً: خبر مادام/ ما: مصدری در معنای ظرف. یعنی مدة دوامه، محلاً منصوب متعلق به یتخاشن/ یتخاشن: فعل مضارع و فاعل: هو/ ف: حرف عطف/ اذا خشن یتلاطف: جمله فعلیه، معطوف به مادام احدهم/ اذا: ظرف زمان متعلق به یتلاطف دارای معنای شرط، غیر جازم لازم الاضافه/ خشن: جمله فعلیه، مضاف الیه، محلاً مجرور، فعل و فاعل: هو، فعل شرط/ یتلاطف: جواب شرط، فعل و فاعل: هو.

* * *

ص ۱۳۶: «الْتَّمْرُ يَانِعُ وَ النَّاطُورُ غَيْرُ مَانِعٍ»

(خرما رسیده است و نگهبان از خوردن آن منع نمی کند.)

- التمر: خرما، جامد غیر مصدری/ یانع: رسیده، اسم فاعل/ الناطور: نگهبان، کلمه‌ای سریانی است.
- التمر: مبتدا/ یانع: خبر/ و: حرف عطف/ الناطور: مبتدا/ غیر: خبر/ مانع: مضاف الیه.

– وَ اِنْ سَلِمَ الْاِنْسَانُ مِنْ سُوِّ نَفْسِهٖ

فَمِنْ سُوِّ ظَنِّ الْمَدْعَى لَيْسَ يَسْلَمُ

(اگر انسان از بدی نفس خود در امان بماند، از بدگمانی بدخواهان در امان نخواهد ماند.)

- سوء: بدی، جامد مصدری/ ظن: گمان، جامد مصدری، مضاعف/ لمدعی: ادعا کننده، اسم فاعل از: ادعاء، اسم منقوص از ریشه دعو.
- و: ابتدائی/ ان: حرف شرط/ سلم: فعل شرط ماضی/ الانسان: فاعل/ ن سوء: جار و مجرور متعلق به سلم/ نفس: مضاف الیه/

ه: مضاف‌الیه / ف: حرف جزاء / من سوء: جار و مجرور متعلق به یسلم / ظن: مضاف‌الیه / المدعی: مضاف‌الیه، تقدیراً مجرور / لیس: از افعال ناقصه، هو مستتر: اسم لیس، محلاً مرفوع / یسلم: خبر لیس، جمله فعلیه، محلاً منصوب / یسلم: فعل مضارع و فاعل: هو / لیس یسلم: جواب شرط.

– «یا غرابَ البینِ یا لیتَ بینی وَ بَینکَ بَعْدَ المَشرِقیّینِ»

(ای کلاغی که آوازت نشان جدایی است، ای کاش من و تو همچون

مشرق و مغرب از هم دور بودیم.)

● غراب: کلاغ / البین: جدایی، جامد مصدری / لیت: ای کاش، از

حروف مشبّهة بالفعل / المشرقین: مشرق و مغرب، اسم مکان.

■ یا: حرف ندا / غراب: منادای مضاف، منصوب / البین: مضاف‌الیه،

حرف ندا و منادی، مفعول به برای فعل أنادی محذوف / یا لیت بینی و...:

جواب ندا / یا: حرف تنبیه / لیت: از حروف مشبّهة بالفعل / بین: ظرف،

تقدیراً منصوب، متعلق به موجود محذوف که خبر لیت است /

ی: مضاف‌الیه / و: حرف عطف / بین: معطوف / ک: مضاف‌الیه / بعد: اسم

مؤخر لیت / المشرقین: مضاف‌الیه.

– «عَلَى الصَّبَاحِ» (بامدادان، صبحگاهان).

ص ۱۳۹: ظَمًا بِقَلْبِي لَا يَكَادُ يُسِيغُهُ رَشْفُ الزَّلَالِ وَ لَوْ شَرِبْتُ بِحُورًا

(دل‌م آنقدر تشنه است که نوشیدن آب زلال هم آنرا سیراب نمی‌کند

هرچند آب چند دریا را بنوشم.)

● ظمًا: تشنگی، جامد مصدری / لایکاد: نزدیک نیست، از افعال

مقاربه / یسیغ: سیراب می‌کند، اجوف واوی یا یایی: یُسَوِّغُ، یُسَيِّغُ باب

افعال / رشف: نوشیدن، سر کشیدن، جامد مصدری / بحور: دریاها، جمع

بحر.

■ ظماً: مبتدا/ بقلبی: جار و مجرور متعلق به موجود محذوف که خبر است/ لایکاد یسیغه ...: جمله اسمیه، صفت ظماً، محلاً مرفوع/ لایکاد: از افعال مقاربه، اسم آن هو، ضمیر شأن/ یسیغه رشف الزلال: جمله فعلیه، خبر لایکاد، محلاً منصوب/ یسیغ: فعل مضارع/ ه: مفعول به/ رشف: فاعل/ الزلال: مضاف الیه/ و: حالیه/ لو: حرف شرط، غیر جازم/ شربت: فعل شرط ماضی و فاعل/ بحورا: مفعول به، جواب شرط محذوف و تقدیر آن: لایکاد یسیغه ...، زیرا پیش از آن آمده است/ لو شربت بحورا: جمله فعلیه، حال، محلاً منصوب.

- «رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ» ر.ک.ص: ۲۱.

- «ضَرَبَ زَيْدٌ عَمْرًا وَ كَانَ الْمُتَعَدِّي عَمْرًا»

(زید، عمرو را زد و آنکه مورد ستم قرار گرفت، عمرو بود.)

● عمرو: اسم علم، واو کلمه عمرو خوانده نمی شود ولی برای آنکه با عَمَر اشتباه نشود، نوشتن آن ضروری است/ المتعدی: ستمدیده، اسم مفعول از تعدی، از ریشه «عدو».

■ ضرب: فعل ماضی/ زید: فاعل/ عمرو: مفعول به/ و: حرف عطف/ کان: از افعال ناقصه/ المتعدی: اسم کان تقدیراً مرفوع/ عمرو: خبر کان.

- بَلِيْتُ بِنَخْوِيٍّ يَمْشِي مَغَاضِبًا

عَلَى كَزَيْدٍ فِي مُقَابَلَةِ الْعَمْرِ

عَلَى جَرِّ ذَيْلٍ، لَيْسَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ

وَ هَلْ يَسْتَقِيمُ الرَّفْعُ مِنْ عَامِلِ الْجَرِّ

(عاشق نحوخوانی شده‌ام که با خشم به من حمله می‌کند مانند زید در برابر عمرو. عاشق او شده‌ام زیرا دامن خود را با ناز جمع می‌کند و سرخود را بلند نمی‌کند، آری، آیا اعراب رفع از عامل جر بوجود می‌آید؟)

● بلیت: گرفتار شدم، فعل مجهول از بلی، ناقص یایی / نحوی: نحو-خوان، اسم منسوب / یصول: حمله می‌کند، اجوف واوی: یَصْوُلُ / مُغَاضِبًا: خشمگین، اسم فاعل باب مفاعلة / جر: کشیدن، جامد مصدری / ذیل: پایین لباس، جامد غیرمصدری / یستقیم: درست می‌شود، اجوف واوی باب استفعال: یَسْتَقِیْمُ ﴿﴿ یَسْتَقِیْمُ ﴾﴾ یَسْتَقِیْمُ.

■ بلیت: فعل ماضی مجهول و نایب فاعل / بنحوی: جار و مجرور متعلق به بلیت / یصول: فعل مضارع و فاعل: هو، صفت نحوی، محلاً مجرور / مغاضباً: حال / علی: جار و مجرور متعلق به یصول / کزید: جار و مجرور متعلق به کائناً محذوف، حال برای هو در یصول / فی مقابله: جار و مجرور متعلق به موجود محذوف / العمرو: مضاف الیه / علی جر: جار و مجرور متعلق به «بلیت» / ذیل: مضاف الیه / لیس یرفع رأسه: جمله اسمیه، صفت دوم برای نحوی / لیس: از افعال ناقصه / هو: مستتر، اسم لیس / یرفع رأسه: خبر لیس، جمله فعلیه، محلاً منصوب / یرفع: فعل مضارع و فاعل: هو / رأس: مفعول به / ه: مضاف الیه / و: ابتدائیه / هل: حرف استفهام / یستقیم: فعل مضارع / الرفع: فاعل / من عامل: جار و مجرور متعلق به یستقیم / الجر: مضاف الیه.

۱ - «كَلِمَ النَّاسِ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ» پیامبر (ص)

(با مردم به اندازه فهمشان سخن بگو.)

● کلم: سخن بگو، باب تفعیل / قدر: اندازه.

■ کَلِمٌ: فعل امر و فاعل: انت / الناس: مفعول به / علی قدر: جار و
مجرور متعلق به کَلِمٌ / عقول: مضاف الیه / هم: مضاف الیه.

ص ۱۴۰: اِنْ لَمْ اُمتْ یَوْمَ الوِداعِ تَأْسُفاً

لَا تَحْسَبُونِی فِی المَوَدَّةِ مُنْصِفاً

(اگر روز وداع یار از غم و اندوه جان ندهم، گمان نکنید در محبت و
دوستی اهل انصاف باشم.)

● لم امت: نمردم، فعل جحد، اجوف واوی: اُمُوتٌ ﴿﴾ لَمْ اُمُوتٌ ﴿﴾ لَمْ
اُمُتْ / الوداع: خدا حافظی، جامد مصدری / لاتحسبوا: گمان نکنید / المودة:
دوستی، جامد مصدری / منصفاً: عادل، با انصاف، اسم فاعل باب افعال.

■ ان: حرف شرط / لم امت: فعل شرط جحد و فاعل: انا / یوم: ظرف
متعلق به لم امت / الوداع: مضاف الیه / تأسفاً: مفعوله له / لاتحسبونی: جواب
شرط / لاتحسبوا: فعل نهی و فاعل / ان: وقایه / ی: مفعول به / فی المودة: جار
و مجرور متعلق به لاتحسبونی / منصفاً: مفعول به دوم.

ص ۱۴۲: وَ رَبِّ صَدِیقٍ لَامِنِی فِی وِدادِها

اَلَمْ یَرها یَوْمًا فِیوْضِحَ لِی عَذْرِی

(چه بسا دوستی مرا به سبب محبت یار سرزنش کند، آیا هیچگاه او
را ندیده است تا عذرم آشکار شود.)

● رب: چه بسا، حرف جرّ به معنای تقلیل / لام سرزنش کرد، اجوف
واوی: لَوْمٌ / و داد: دوستی، جامد مصدری / لم یر: ندید، ناقص یایی: یرِ /
یوضح: آشکار می شود، اجوف واوی باب افعال.

■ و: ابتدائیه/ ربّ صدیق: جار و مجرور در محل مبتدا، محلاً مرفوع/ ربّ: حرف جرّ شبیه به زائد/ لامنی فی ودادها: خبر، جمله فعلیه، محلاً مرفوع/ لام: فعل ماضی و فاعل: هو/ ن: وقایه/ ی: مفعول به/ فی وداد: جار و مجرور متعلق به لام/ ها: مضاف الیه/ ا: حرف استفهام/ لم یر: فعل جحد و فاعل: هو/ ها: مفعول به/ یوماً: ظرف زمان متعلق به یر/ ف: سببیه/ یوضح: فعل مضارع، منصوب به آن مقدر/ لی: جار و مجرور متعلق به یوضح/ عذر: فاعل یوضح، تقدیراً مرفوع/ ی: مضاف الیه.

– «فَذَلِكَ الَّذِي لُمْتَنِي فِيهِ» يوسف/۳۲

(این همان کسی است که مرا به سبب علاقه به او سرزنش می کردید.)

● لمتن: سرزنش کردید، اجوف واوی: لَوْمَ.

■ ف: رابط جواب شرط مقدر یعنی در اصل اینچنین است: «ان كنتن لمتنني فذلك الذي...»/ ذلک: مبتدا، محلاً مرفوع، اسم اشاره/ الذی: خبر، محلاً مرفوع، اسم موصول/ لمتننی فیهِ: صله/ لمتن: فعل ماضی و فاعل/ ن: وقایه/ ی: مفعول به/ فیهِ: جار و مجرور متعلق به لمتن.

– ما مَرَّ مِنْ ذِكْرِ الْحَمِيِّ بِمَسْمَعِي لَوْ سَمِعْتَ وَرَقُ الْحَمِيِّ صَاحَتْ مَعِي
يا مَعْشَرَ الْخُلَّانِ قُولُوا لِلْمَعَا فِي لَسْتَ تَذَرِي مَا بِقَلْبِ الْمَوْجِعِ

(اگر کبوتران منزلگاه معشوق یاد و خاطره او را همچون من می شنیدند با من فریاد می زدند. ای دوستان به عافیت طلب بگویید چه می دانی در دل دردمند چه می گذرد.)

● مرّ: گذشت، فعل مضارع/ ذکر: یاد، خاطره، جامد مصدری/ الحمی: معشوق، صفت مشبّهه/ الحمی: مرغزار، منزلگاه معشوق، جامد غیر مصدری/ مسمع: گوش، بر وزن اسم مکان که به وسیله شنیدن اطلاق شده است/ ورق: کبوتران، جمع ورقاء، در اصل به معنای خاکستری رنگ/ صاحت: فریاد زد، اجوف یایی، صیحت/ معشر: گروه/ الخلان: دوستان،

جمع خلیل، صفت مشبیهه/ المعافی: صحیح و سالم، اسم مفعول باب مفاعلة/ لست: نیستی، از افعال ناقصه/ لست تدری: نمی دانی/ تدری: ناقص یایی/ الموجه: دردمند، اسم مفعول باب افعال، مثال واوی: وجع.

■ ما مرّ من ذکر الحمی: مفعول به مقدم برای سمعت، محلاً منصوب/ ما: موصول/ مرّ من ذکر الحمی: صله/ مرّ: فعل ماضی و فاعل: هو/ من ذکر: جار و مجرور متعلق به مرّ/ الحمی: مضاف الیه، بمسمع: جار و مجرور متعلق به مرّ/ ی: مضاف الیه/ لو: حرف شرط غیر جازم/ سمعت: فعل شرط ماضی/ ورق: فاعل/ الحمی: مضاف الیه، تقدیراً مجرور/ صاحت: فعل ماضی و فاعل: هی، جواب شرط/ مع: ظرف متعلق به صاحت، تقدیراً منصوب/ ی: مضاف الیه/ یا: حرف ندا/ معشر: منادای مضاف، منصوب/ الخلان: مضاف الیه/ یا معشر الخلان: مفعول به برای فعل انادی محذوف/ قولوا: جواب ندا، فعل امر و فاعل/ للمعافی: جار و مجرور تقدیری متعلق به قولوا/ لست تدری ما بقلب الموجه: مقول قولوا، محلاً منصوب/ لست: از افعال ناقصه و ت: اسم آن، محلاً مرفوع/ تدری: فعل مضارع و فاعل: انت، خبر لیس، محلاً منصوب/ ما: موصول، مفعول به برای تدری، محلاً منصوب/ بقلب الموجه: صله/ بقلب: جار و مجرور متعلق به موجود محذوف/ الموجه: مضاف الیه.

ص ۱۴۳: «زائد الوصف» (وصف نشدنی، برتر از توصیف).
 ■ ترکیب اضافه لفظی: زائدٌ و وصفه.
 - «ضرب الحبيب زيباً» (ضربه دوست شیرین است).

● حبیب: دوست، صفت مشبیه/ زیب: انگور یا انجیر خشک، جامد غیر مصدری.

■ ضرب: مبتدا/ الحبيب: مضاف الیه/ زیب: خبر.

ص ۱۴۴: «فی الجملة» (خلاصه، حاصل سخن).

ص ۱۴۵: «الحمد لله» حمد/ ۲ (ستایش مخصوص خدا است).

■ الحمد: مبتدا/ لله: جار و مجرور متعلق به کائن که خبر است.

– «لَا يَغْلِقُ عَلَى الْعِبَادِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا»

(در توبه به روی بندگان بسته نمی شود تا اینکه خورشید از مغرب

طلوع کند.)

پیامبر (ص): مَنْ تَابَ قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا تَابَ اللَّهُ

عَلَيْهِ.^۱

هر کس پیش از آنکه خورشید از جایگاه غروبش (در قیامت) برآید

توبه کند، خداوند توبه او را می پذیرد.

● لا یغلق: بسته نمی شود، فعل مجهول باب افعال.

■ لا یغلق: فعل مضارع مجهول. نایب فاعل آن: هو که به در توبه در

عبارت فارسی قبل از آن بر می گردد/ علی العباد: جار و مجرور متعلق به

لا یغلق/ حتی: حرف جرّ به معنای غایت یا نهایت چیزی/ تطلع: منصوب

به آن مصدری مقدر/ تطلع الشمس: جمله فعلیه، محلاً مجرور به حرف

جرأ تطلع: فعل مضارع / الشمس: فاعل / من مغرب: جار و مجرور متعلق به تطلع / ها: مضاف الیه، محلاً مجرور.

– «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ»

(خدایا از تو درخواست بخشش می‌کنم و به سوی تو باز می‌گردم.)

● استغفر: طلب بخشش می‌کنم، باب استفعال / اللهم: خدایا، در اصل: یا الله، بجای «یا» حرف ندا، میم مشدّد در آخر «الله» آمده است / اتوب: باز می‌گردم، اجوف واوی: أَتُوبُ.

■ استغفر: فعل مضارع و فاعل: انا / اللهم: منادای مفرد، مبنی بر ضمه. کلمه الله تنها کلمه‌ای است که با اینکه «ال» در آغاز آن است ولی «ایها» پیش از آن نمی‌آید. منادی و حرف ندا، مفعول به برای فعل محذوف انادی، محلاً منصوب / و: حرف عطف / اتوب: فعل مضارع و فاعل: انا / الیک: جار و مجرور متعلق به اتوب.

– «فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا» مؤمن / ۸۵

(پس آنگاه که عذاب ما را دیدند، ایمانشان سودی برای آنان نداشت.)

● لم یک: نبود، از افعال ناقصه، اجوف واوی: لم یَکُونُ ﴿﴾ لَمْ يَكُنْ، برای سادگی تلفظ، لم یک شده است / رأوا: دیدند، ناقص یایی: رَأَوْا / بَأْس: عذاب، جامد غیرمصدری.

■ ف: حرف عطف / لم: جازم / یک: از افعال ناقصه. اسم آن «هو» که ضمیر شأن است / ینفَعُهُمْ ایمانهم: جمله فعلیه، خبر لم یک، محلاً منصوب / ینفع: فعل مضارع / هم: مفعول به / ایمان: فاعل / هم: مضاف الیه / ما: ظرف دارای معنای شرط، متعلق به ینفع / رأوا: فعل شرط ماضی و

ضمیر شأن ضمیری است که مرجع ندارد و به مفهوم شأن یا مقام سخن به کار می‌رود.

ند «قل هو الله احد» یعنی «بگو شأن چنین است که خدا یکی است».



فاعل / بأس: مفعول به / نا: مضاف اليه / جواب شرط: «فلم يك ينفعمهم
ایمانهم» که به سبب آنکه پیش از فعل شرط آمده، حذف شده است.

باشگاه المپیاد طلاییها



باب ششم: در ضعف و پیری

ص ۱۴۹: لَمَّا رَأَتْ بَيْنَ يَدَيْهَا بِعَلِمِهَا
شَيْئاً كَارِخِي شَفَةَ الصَّائِمِ
وَأَلَمَّا الرُّقِيَّةُ لِلنَّائِمِ
تَقُولُ هَذَا مَعَهُ مَيِّتٌ

(آنگاه که زن در برابر شوهر خود چیزی دید که از لبان روزه‌دار افتاده‌تر است، با خود گفت آنچه همراه او است مرده است، در حالیکه با ورد و جادو خوابیده را می‌توان بیدار کرد نه مرده را.)

● رأت: دید، ناقص یایی، رأیت/یدی: دو دست، در اصل یدین بوده که به علت اضافه، نون آن حذف شده است/ بعل: شوهر، جامد غیر مصدری/ ارخی: سستر، صفت تفضیل، اسم مقصور از ریشه «رخو»/ شفة: لب، جامد غیر مصدری/ الصائم: روزه‌دار، اسم فاعل/ میّت: مرده، صفت مشبّهه، میوت ← مییت ← میّت/ الرقیة: افسون، جامد غیر مصدری از «رقی»/ النائم: خوابیده، اسم فاعل: نام.

■ لَمَّا: ظرف زمان متعلق به تقول در بیت دوم/ رأت: فعل ماضی و فاعل: هی/ بین: ظرف مکان متعلق به رأت/ یدی: مضاف‌الیه/ بعل: مضاف‌الیه/ ها: مضاف‌الیه/ شیئاً: مفعول به/ کارخی: جار و مجرور متعلق به کائناً که صفت برای شیئاً است/ شفة: مضاف‌الیه/ الصائم: مضاف‌الیه/ تقول: فعل مضارع و فاعل: هی/ هذا معه میت: مقول تقول، جمله اسمیه، محلاً منصوب/ هذا: مبتدا، محلاً مرفوع/ مع: ظرف مکان متعلق به موجود محذوف/ ه: مضاف‌الیه/ میت: خبر/ و: حالیه/ انما الرقیة للنائم: جمله اسمیه، حال، محلاً منصوب/ انما: ادات حصر، غیر عامل/ الرقیة: مبتدا/ للنائم: جار و مجرور متعلق به موجوده محذوف که خبر است.

«فی الجُملة» ر.ک.ص: ۵۷

«الحمد لله» ر.ک.ص: ۵۷

ص ۱۵۰: ماذا الصَّبِي وَ الشَّيْبُ غَيْرَ لِمَتِي

وَ كَفَى بِتَغْيِيرِ الزَّمَانِ نَذِيرًا

(مرا چه به کودکی در حالی که پیری موی بناگوش مرا سفید کرده است، آری دگرگونی روزگار برای ترساندن انسان کافی است.)

● الصَّبِي: کودکی، بچگی / الشَّيْبُ: پیری، جامد مصدری / غَيْرٌ: دگرگون کرد، باب تفعیل / لِمَتِي: موی بناگوش، جامد غیر مصدری / كَفَى: کافی بود، ناقص یایی / نَذِيرٌ: ترساننده، صفت مشبّهه از أَنْذَرَ.

■ ماذا: اسم استفهام، خبر مقدم، محلاً مرفوع / الصَّبِي: مبتدای مؤخر / وَ: حالیه / الشَّيْبُ غَيْرَ لِمَتِي: جمله اسمیه، حال، محلاً منصوب / الشَّيْبُ: مبتدای غیر لمتی: جمله فعلیه، خبر، محلاً مرفوع / غَيْرٌ: فعل ماضی و فاعل: هو / لِمَتِي: مفعول به، تقدیراً منصوب / ي: مضاف الیه / وَ: ابتدائیه / كَفَى: فعل ماضی / بتغییر الزمان: فاعل، محلاً مرفوع / بِ: حرف جرّ زائد / تغیر: مجرور به حرف جرّ / الزمان: مضاف الیه / نذیراً: تمیز جمله یا نسبت!

۱. تمیزی است که ابهام را از جمله برطرف می‌کند، در حالی که تمیز مفرد، ابهام را از یک کلمه برطرف می‌کند مانند عندی عشرون کتاباً، کلمة کتاباً مقصود از عشرون را بیان کرده است.

باب هفتم: در تأثیر تربیت

ص ۱۵۴: «عَلَى الْخُصُوصِ» (بویژه، بخصوص).

– «عَوَامِ النَّاسِ» (توده مردم).

■ ترکیب اضافی. عوام جمع عامه است بر وزن فواعل: عوامم.

– «أَنْبَتَهُمُ اللَّهُ نَبَاتًا حَسَنًا»

(خداوند آنها را به خوبی پرورش دهد. جمله دعایی).

● انبت: رویاند باب افعال. المبیاد طلائیها

■ انبت: فعل ماضی / هم: مفعول به / الله: فاعل / نباتاً: مفعول مطلق

نوعی / حسناً: صفت.

ص ۱۵۵: «لَا حَوْلَ» (هیچ قدرتی نیست (مگر از خدا)).

■ لا: حرف نفی جنس / حول: اسم لا مبنی بر فتحه / خبر آن موجودٌ

حذف شده است.

ص ۱۵۶: «فِي الْجُمْلَةِ» ر.ک.ص: ۵۷.

– «بَلِّغْ مَا عَلَيْكَ فَإِنْ لَمْ يَقْبَلُوا مَا عَلَيْكَ»

(آنچه را وظیفه تو است ابلاغ کن، اگر نپذیرفتند گناهی بر تو نیست).

● بلغ: برسان، امر مخاطب باب تفعیل / ما: «ما»ی اول به معنای

آنچه، موصول و «ما»ی دوم حرف نفی است.

■ بلغ: فعل امر و فاعل: انت / ما عليك: مفعول به، محلاً منصوب / ما:

موصول / عليك: جار و مجرور متعلق به موجودٌ محذوف، صله، ضمیر

«هو» عائدصه حذف شده است: ما هو عليك / ف: حرف تفریع / ان حرف شرط / لم یقبلو: فعل شرط و فاعل / ما عليك: جواب شرط / ما: حرف نسی عليك: جار و مجرور متعلق به موجود محذوف که خبر برای مبتدای محذوف «شیء» است، ما شیء عليك.



ص ۱۵۸: «يَا بَنِيَّ إِنَّكَ مَسْئُولٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَاذَا اِكْتَسَبْتَ وَ لَا يَقَالُ بِمَنْ اِنْتَسَبْتَ»

(ای فرزندانم روز قیامت از تو می پرسند چه بدست آوردی و نمی گویند فرزند که بودی.)

● بنی: پسر، اسم مصغر از ابن بنیو، که به «ی» متکلم اضافه و «واو» حذف شده است و دو «ی» درهم ادغام شده اند / مسئول: سؤال شده، اسم مفعول از سأل / القیامة: برپایی، جامد مصدری / اکتسبت: بدست آوردی، باب افتعال / لایقال: گفته نمی شود، اجوف واوی: لایقول ﴿ لایقول ﴾ لایقال / انتسبت: وابسته بودی، باب افتعال.

■ یا: حرف ندا / بنی: منادای مضاف، منصوب و «ی» مضاف الیه / یا بنی: مفعول به برای انادی، محذوف / انک مسئول ... : جواب ندا / ان: از حروف مشبهة بالفعل / ک: اسم ان، محلاً منصوب / مسئول: خبر ان / یوم: ظرف زمان متعلق به مسئول / القیامة: مضاف الیه / ماذا اکتسبت: جمله فعلیه، نایب فاعل برای مسئول که شبه فعل است، محلاً مرفوع / ماذا: مفعول به مقدم برای اکتسبت، زیرا ادات استفهام صدارت طلبند / اکتسبت: فعل ماضی و فاعل / و: حرف عطف / لایقال: فعل مضارع مجهول / بمن

۱. اسم شبه فعل اسمی است که معنای فعل دارد و می توان آنرا جای فعل گذاشت، برای مثال بجای «آنا أشئل عن هذا» می توان گفت «آنا مسئول عن هذا».

انتسبت: جمله فعلیه، نایب فاعل برای لایقال، محلاً مرفوع/ بمن: جار و مجرور متعلق به انتسبت/ انتسبت: فعل ماضی و فاعل.

ص ۱۵۹: «عَزَّوَجَلَّ» ر.ک.ص: ۷.

– «جَلَّ وَعَلَا» (بزرگ و بلندمرتبه است).

● علا: بلندی یافت، ناقص واوی: عَلَوْ.

■ جمله تنزیه، جَلَّ: فعل ماضی و فاعل: هو/ وَ: حرف عطف/ علا: فعل ماضی و فاعل: هو.

باشگاه المیاد طلایی‌ها

ص ۱۶۰: «یا لِلْعَجَبِ» (شگفتا).

■ یا: حرف ندا/ لَ: حرف جرّ به معنای تعجب/ العجب: مجرور به حرف جر/ للعجب: منادی/ یا للعجب: مفعول به برای آنادی محذوف، محلاً منصوب.

ص ۱۶۱: «عَزَّوَجَلَّ» ر.ک.ص: ۷.

– «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» ر.ک.ص: ۸.

ص ۱۶۳: «أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ» پیامبر(ص)¹.

(بدترین دشمن تو، نفس تو است که میان دو پهلو تو جای دارد).

● اعدی: دشمنتر، صفت تفضیل از عدو/ عدو: دشمن، صفت مشبّهه/

نفس: جان، خود، جامد غیرمصدری/ جنب: کنار، پهلو.

■ اعدی: مبتدا، تقدیراً مرفوع / عدو: مضاف الیه / ک: مضاف الیه / نفس: خبر / ک: مضاف الیه / الّتی: صفت نفس، موصول، محلاً مرفوع / بین جنبیک: صله / بین: ظرف مکان متعلق به موجودُ محذوف که خبر است برای «هو» عائد صله محذوف «الّتی هو موجودُ بین جنبیک» / جنبی: مضاف الیه، در اصل جَنْبِینِ بوده که به علت اضافه شدن، «نون» آن حذف شده است / ک: مضاف الیه.

ص ۱۶۵: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْفَقْرِ الْمَكِبِّ وَ جِوَارٍ مَّنْ لَا يُحِبُّ»

(پناه می برم به خدا از فقری که انسان را خوار سازد و از همسایگی کسی که از او بیزارم.)

دعا اعرابی: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ مِنْ فَقْرٍ مَلَبٍّ وَ مِنْ ضَرَعٍ إِلَى غَيْرِ مَحِبٍّ^۱
بیابان نشینی دست به دعا برداشت و گفت: پروردگارا به تو پناه می برم از فقری که مرا در برگیرد و از بخشش به کسی که با من دشمن است.

● اعود: پناه می برم، اجوف واوی: أَعُوذُ / المكب: سرنگون کننده، اسم فاعل باب افعال / جوار: همسایگی، اجوف واوی، مصدر دیگر باب مفاعلة / لا یحب: دوست داشتنی نیست، فعل مجهول باب افعال.

■ اعود: فعل مضارع و فاعل: انا / بالله: جار و مجرور متعلق به اعود / من الفقر: جار و مجرور متعلق به اعود / المكب: صفت الفقرا و: حرف عطف / جوار: معطوف به الفقرا / من: مضاف الیه، موصول، محلاً مجرور / لا یحب: صله، فعل مضارع مجهول منفی و نایب فاعل: هو.
- «الْفَقْرُ سَوَادُ الْوَجْهِ فِي الدَّارَيْنِ» پیامبر (ص)^۲.

۱. المجتبی، ص ۷۶.

۲. بحار الانوار، جلد ۷۲، ص ۳۰.

(فقر موجب سیه رویی انسان در دنیا و آخرت است.)

● سواد: سیاهی، جامد مصدری / الوجه: صورت، جامد غیر مصدری /
الذّارین: دنیا و آخرت، دوسرا، اسم مثنی از ریشه دور.

■ الفقر: مبتدا / سواد: خبر / الوجه: مضاف الیه / فی الذّارین: جار و
مجرور متعلق به سواد.

– «الْفَقْرُ فَخْرِي» (فقر، افتخار من است.)

پیامبر (ص): الْفَقْرُ فَخْرِي وَ بِهِ أُفْتَخِرُ.^۱

فقر فخر من است و به آن افتخار می کنم.

● فخر: افتخار و سربلندی، جامد مصدری.

■ الفقر: مبتدا / فخر: خبر، تقدیراً مرفوع / ی: مضاف الیه، محلاً مجرور.

– «عليه السلام» ر.ک. ص: ۱۸.

– «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا»

(میان فقر و کفر فاصله بسیار اندکی است.)

پیامبر (ص): كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا وَ كَادَ الْحَسَدُ أَنْ يَكُونَ سَبَقَ

الْقَدْرِ.^۲

چیزی نمانده که فقر به کفر منجر شود و حسد بر قضای الهی پیشی

گیرد (و به مرگ حسود منجر شود).

● کاد: نزدیک بود، از افعال مقاربه، اجوف واوی: کَوَدَ.

■ کاد: از افعال مقاربه / الفقر: اسم کاد / ان یکون کفراً: خبر کاد، محلاً

منصوب / آن: حرف ناصبه مصدری زیرا می توان مصدر «کون» را جای

۱. سفينة البحار، ج ۲، ص ۳۷۸.

۲. الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۹.

«یکون» گذاشت/ یکون: از افعال ناقصه/ هو: اسم یکون، مستتر، محلاً مرفوع/ کفراً: خبر یکون.

– «جَلَّ وَ عَلَا» ر.ک.ص: ۶۵.

– «أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّغْلُومٌ» صافات/ ۴۱ (روزی آنان مشخص است).

● اولئک: آنان، اسم اشاره، غیرمتصرف/ معلوم: مشخص، آشکار، اسم مفعول.

■ اولئک: مبتدا، محلاً مرفوع/ لهم رزق معلوم: جمله اسمیه، خبر، محلاً مرفوع/ لهم: جار و مجرور متعلق به موجود محذوف که خبر مقدم است/ رزق: مبتدا مؤخر/ معلوم: صفت رزق.

ص ۱۶۶: «لَيْمٌ الطَّنَجِ» (فرومیه، پست).

■ لئیم: صفت مشبیه از ریشه لوم/ ترکیب اضافه لفظی^۱: لئیم طبعه.

ص ۱۶۷: «لَا رَهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ» پیامبر(ص)^۲.

بریدن از دنیا در اسلام جایی ندارد.

● رهبانیه از «رهب» به معنای ترس، یعنی روش راهبان.

■ لا: حرف نفی جنس/ رهبانیه: اسم لا، مبنی بر فتحه/ فی الاسلام: جار و مجرور متعلق به موجود محذوف که خبر لا است.

– مَنْ كَانَ بَيْنَ يَدَيْهِ مَا اشْتَهَى رَطْبُ

يُغْنِيهِ ذَلِكَ عَنْ رَجْمِ الْعَنَاقِيدِ

۱. ر.ک.ص: ۱۲.

۲. بحار الانوار، جلد ۶۸، ص ۳۱۹.

(کسی که در برابرش به اندازه‌ای که بخواهد خرما هست، نیازی به سنگ انداختن به خوشه‌های خرما ندارد.)

● **اشتهی:** میل داشت، ناقص یایی، باب افتعال، **اشتهی/رطب:** خرمای تازه، جامد غیرمصدری/ **یعنی:** بی‌نیاز می‌کند، ناقص یایی باب افعال، **یُعْنی/رجم:** سنگ اندازی، جامد مصدری/ **العناقید:** خوشه‌ها، جمع مکسر، مفرد آن عنقود، جامد غیرمصدری.

■ **من:** اسم شرط، مبتدا، محلاً مرفوع/ **کان** بین یدیه ما **اشتهی** رطب: جمله اسمیه، خبر، محلاً مرفوع/ **کان:** از افعال ناقصه، فعل شرط ماضی/ **بین:** ظرف خبر مقدم **کان/یدی:** مضاف‌الیه، در اصل «یدین» بوده که «نون» آن به علت اضافه حذف شده است/ **ه:** مضاف‌الیه/ **ما:** اسم مؤخر **کان، موصول، محلاً مرفوع/اشتهی:** صله ما، فعل ماضی و فاعل: هو. ضمیر عائده حذف شده است: «ما اشتهاه»/ **رطب:** بدل از ما، ظاهراً مرفوع/ **یعنیه** ذلک ... : جمله فعلیه، جواب شرط/ **یعنی:** فعل مضارع/ **ه:** مفعول به، محلاً منصوب/ **ذلک:** فاعل **یُعْنی**، محلاً مرفوع/ **عن رجم:** جار و مجرور متعلق به **یُعْنی**/ **العناقید:** مضاف‌الیه.

ص ۱۶۸: «عاقِبَةُ الْأَمْرِ» (سرانجام، ترکیب اضافی).

– «لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ لَأَرْجُمَنَّكَ» (مریم/قسمتی از آیه ۴۶)

(قسم می‌خورم اگر دست برنداری تو را سنگسار کنم.)

● **لم تنته:** پایان ندادی، باب افتعال، ناقص یایی: **تَنْتَهی**، حرف عله به

نشانه جزم حذف شده است/ **ارجم:** سنگسار می‌کنم.

■ **ل:** موطئه یا مقدمه قسم/ **ان:** حرف شرط جازم/ **لم تنته:** فعل

جحد و فاعل: **انت/ل:** حرف قسم/ **ارجم:** فعل مضارع و فاعل: **انا/مییم** در

«ارجم» به سبب نون تأکید ثقلیه، مفتوح شده است/ ن: نون تأکید ثقلیه/ ک: مفعول به، محلاً منصوب.

– «الْقِصَّة» (ادامه داستان. از قص: فعل مضاعف به معنای پیگیری.)

ص ۱۶۹: «جَلَّ وَعَلَا» ر.ک.ص: ۶۵.

– «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» طلاق/ ۲

(هر کسی به خدا توکل کند، خدا برای او کافی است.)

● يتوكل: توکل می کند، مثال واوی باب تفعّل / حسب: کافی بودن، جامد مصدری.

■ و: حرف عطف به قبل / من: اسم شرط، مبتدا، محلاً مرفوع / يتوكل على الله فهو حسبه: جمله فعلیه، خبر، محلاً مرفوع / يتوكل: فعل شرط مضارع مجزوم و فاعل: هو / على الله: جار و مجرور متعلق به يتوكل / ف: حرف جواب شرط / هو حسبه: جواب شرط، جمله اسمیه، محلاً مجزوم / هو: مبتدا، محلاً مرفوع / حسب: خبر / ه: مضاف الیه.

– «عَزَّوَجَلَّ» ر.ک.ص: ۷.

– وَرَاكِبَاتٍ نِيَاقٍ فِي هَوَادِجِهَا

لَمْ يَلْتَفِتْنَ إِلَى مَنْ غَاصَ فِي الْكُتُبِ

(زنانی که در کجاوه‌ها بر شتران سوارند به کسی که در ریگها فرو رفته است توجهی نمی کنند.)

● راکبات: سواران زن، جمع مؤنث سالم، اسم فاعل / نیاق: شتران ماده، جمع ناقه، جامد غیرمصدری / هودج: کجاوه‌ها، جمع هودج، اسم



رباعی مجرد/ لم يلتفتن: توجه نکردند، باب افتعال/ غاص: فرو رفت، اجوف
واوی: غَوْصُ/ الكُثْب: توده، تلّ، جامد غیر مصدری.

■ و: ابتدائیّه/ راکبات: مبتدا/ نیاق: مضاف‌الیه/ فی هودج: جار و
مجرور متعلق به راکبات/ ها: مضاف‌الیه/ لم يلتفتن ... : جمله فعلیه، خبر،
محلّاً مرفوع/ لم يلتفتن: فعل جحد و فاعل/ الی من: جار و مجرور متعلق
به لم يلتفتن/ مَنْ: موصول، محلّاً مجرور به حرف جرّ/ غاص فی الكُثْب:
صله/ غاص: فعل ماضی و فاعل: هو. «هو» عائدصله/ فی الكُثْب: جار و
مجرور متعلق به غاص.

– «أَدَامَ اللهُ أَيَّامَهُ وَ نَصَرَ أَعْلَامَهُ»

(خداوند روزگارش را پاینده و پرچمش را برافراشته کند.)

● ادام: پاینده داشت، اجوف واوی باب افعال: أَدَوَمَ ﴿﴿ أَدَوَمَ ﴿﴿

أدام/ اعلام: جمع مکسر عَلَم به معنای پرچم، جامد غیر مصدری.

■ جمله دعائی. أدام: فعل ماضی/ الله: فاعل/ ایام: مفعول به/

ه: مضاف‌الیه/ وَ: حرف عطف/ نَصَرَ: فعل ماضی و فاعل: هو/ اعلام: مفعول به/

ه: مضاف‌الیه.



باب هشتم: در آداب صحبت

ص ۱۷۱: «عليه السلام» ر.ک.ص: ۱۸.

– «أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ» قصص/۷۷

(به مردم نیکی کن همانگونه که خداوند به تو نیکی کرده است.)

■ احسن: فعل امر و فاعل: انت / ک: حرف جر به معنای مثل و مانند / ما: اسم موصول، محلاً مجرور به حرف جرّ، جار و مجرور متعلق به احسن / احسن الله اليك: صله / احسن: فعل ماضی / الله: فاعل / اليك: جار و مجرور متعلق به أَحْسَنَ، ضمیر عائد محذوف است.

– «جُدْ وَ لَا تَمَنَّ فَانَّ الْفَائِدَةَ إِلَيْكَ عَائِدَةٌ»

(بخش و منت نگذار زیرا ثواب آن به تو باز خواهد گشت.)

● جُد: بخشش کن، سخاوت کن، اجوف واری: تَجُودُ ﴿جُودٌ﴾
جُدًا / لا تمنن: منت نگذار، فعل نهی از مَنَّنَ، فعل مضاعف / الفائدة: سود، اسم فاعل: الفائدة / عائدة: برگشت کننده، اسم فاعل: عاودة.

■ جد: فعل امر و فاعل: انت / وَ: حرف عطف / لا تمنن: فعل نهی و فاعل: انت / ف: حرف نتیجه / انَّ: از حروف مشبهة بالفعل / الفائدة: اسم ان / اليك: جار و مجرور متعلق به عائدة / عائدة: خبر ان.

ص ۱۷۴: «عَزَّوَجَلَّ» ر.ک.ص: ۷.

ص ۱۷۶: «إِخْدَى الْحُسَيْنِيْنَ» (یکی از دو نیکی. ترکیب اضافی.)

ص ۱۸۲: وَ قَطْرٌ عَلَى قَطْرٍ إِذَا اتَّفَقَتْ نَهْرٌ
وَ نَهْرٌ عَلَى نَهْرٍ إِذَا اجْتَمَعَتْ بَحْرٌ

(قطره‌ها همراه یکدیگر رودی شوند و رودها گرد یکدیگر دریایی

شوند.)

● اتفقت: همراه شد، مثال واوی باب افتعال: اِوتَّفَقْتُ ﴿﴾ اِتَّفَقْتُ ﴿﴾
اِتَّفَقْتُ / اجتمعت: جمع شد، باب افتعال.

■ و: استینافیه یا ابتدائیه / قطر: مبتدا / علی قطر: جار و مجرور متعلق به کائن که صفت برای «قطر» اول است / اذا اتفقت: اذا: ظرف زمان متعلق به کائن، دائم الاضافه / اتفقت: جمله فعلیه، مضاف الیه، محلاً مجرور / اتفقت: فعل ماضی و فاعل: هی / نهر: خبر برای قطر / و: حرف عطف / نهر: مبتدا / علی نهر: جار و مجرور متعلق به کائن محذوف که صفت برای «نهر» اول است / اذا: ظرف زمان متعلق به کائن، دائم الاضافه / اجتمعت: جمله فعلیه، مضاف الیه، محلاً مجرور / اجتمعت: فعل ماضی و فاعل: هی / بحر: خبر برای نهر.

ص ۱۸۳: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ» يس / ۶۰
(ای فرزندان آدم آیا با شما پیمان نبستم که از شیطان پیروی نکنید.)

● أ: همزه استفهام / لم أعهد: پیمان نبستم، فعل جحد / لا تعبدوا: پیروی نکنید، فعل نهی / الشيطان: موجودی مجرد از جنس جن، از شطن به معنای فتنه و آشوب.

■ أ: همزه استفهام، غیر عامل / لم أعهد: فعل جحد و فاعل: انا / اليكم: جار و مجرور متعلق به اعهد / يا: حرف ندا / بنی: منادای مضاف، منصوب /

أدم: مضاف اليه / يا بني آدم: مفعول به برای فعل أنادی محذوف / ألم اعهد اليكم: جواب ندا که مقدم شده است / أن: حرف تفسیر / لاتعبدوا: فعل نهی و فاعل / الشيطان: مفعول به.

ص ۱۸۴: «عليه السلام» ر.ک.ص: ۱۸.

ص ۱۸۵: «عزَّوَجَلَّ» ر.ک.ص: ۷.

باشگاه المبیاء طلاییها

ص ۱۸۶: «أولوالألباب» (خردمندان).

● اولوا: صاحبان، مفرد آن «ذو» است / الالباب: خردها، جمع لب. جامد غیر مصدری.

ص ۱۸۷: «رحمة الله عليه» ر.ک.ص: ۲۱.

ص ۱۸۸: «قال بل سؤلت لكم أنفسكم أمراً» یوسف/ ۱۸ و ۸۳

(حضرت یعقوب (ع) به پسران خود گفت: بلکه نفس شما این کار

زشت را در نظرتان زیبا جلوه داد.)

● بل: حرف اضراب، یعنی ردّ سخن قبل و آوردن سخنی دیگر /

سؤلت: فریب داد، آراسته کرد، اجوف واوی باب تفعیل.

■ قال: فعل ماضی و فاعل: هو / بل: حرف اضراب / سؤلت: فعل ماضی /

لكم: جار و مجرور متعلق به سؤلت / أنفس: فاعل / کم: مضاف اليه / امرأ: مفعول به.

ص ۱۸۹: «وَلَنْذِيْقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ ذَوْنَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ»

سجده ۲۱/

(ما بدکاران را علاوه بر عذاب بزرگتر در آخرت، از عذاب کوچکتر در دنیا نیز می‌چشانیم.)

● نذیق: می‌چشانیم، اجوف واوی باب افعال: نذوق ﴿ نذوق ﴿ نذوق ﴿
 نذیق / الادنی: پستتر، پایینتر، صفت تفضیل، اسم مقصور / دون: غیر از، ظرف.

■ و: حرف عطف / ل: لام قسم برای اقسام مقدر / نذیق: فعل مضارع و فاعل: نحن. نذیق: مبنی بر فتح به علت اتصال نون تأکید / ن: نون تأکید ثقیله / هم: مفعول به / من العذاب: جار و مجرور متعلق به نذیق / الادنی: صفت العذاب، تقدیراً مجرور / دون: ظرف منصوب متعلق به نذیق / العذاب: مضاف الیه / الاکبر: صفت العذاب / نذیقنهم ... : جمله فعلیه، جواب قسم.

ص ۱۹۰: «كُلُّ اِنَاءٍ يَتَرَشَّحُ بِمَا فِيهِ»^۱

(از هر ظرفی آنچه در آن است تراوش می‌کند. (از کوزه همان برون تراود که در اوست)^۲.)

● اناء: ظرف، جامد غیرمصدری / يترشح: تراوش می‌کند، باب تفعّل.

■ کل: مبتدا / اناء: مضاف الیه / يترشح بما فيه: جمله فعلیه، خبر، محلاً مرفوع / يترشح: فعل مضارع و فاعل: هو / بما: جار و مجرور متعلق به يترشح / ما: موصول، محلاً مجرور به حرف جرّ / فيه: صله، جار و مجرور متعلق به موجود محذوف که خبر است برای «هو» عائد صله که آن نیز

۱. مجمع الامثال، ص ۵۲۱.

۲. لغت‌نامه دهخدا.

محذوف است: ما هو موجودٌ فيه.

– «جَلَّ وَعَلَا» ر.ک.ص: ۶۵.

– «نَعُوذُ بِاللَّهِ» (به خدا پناه می‌بریم).

● نعوذ: پناه می‌بریم، اجوف واوی: نَعُوذُ.

■ نعوذ: فعل مضارع و فاعل: نحن / بالله: جار و مجرور متعلق به نعوذ.

ص ۱۹۲: «عَزَّوَجَلَّ» ر.ک.ص: ۷.

باشگاه المپیاد طلایی‌ها

ص ۱۹۳: «اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ» (خداست که از او یاری می‌خواهند).

● المستعان: کمک خواسته از او، اسم مفعول باب استفعال، از ریشه

«عون». مُسْتَعُونَ ﴿﴿﴾ مُسْتَعُونَ ﴿﴿﴾ مُسْتَعَانَ.

■ الله: مبتدا / المستعان: خبر.

– «عَزَّ اسْمُهُ» (جمله تنزیه: نامش گرامی است).

● عزَّ: گرامی است، فعل مضاعف.

■ عزَّ: فعل / اسم: فاعل / ه: مضاف‌الیه.

– «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» حمد / ۲

(سپاس مخصوص خدایی است که پروردگار جهانیان است).

● الحمد: سپاس، جامد مصدری / ربّ: پروردگار، صفت مشبّهه /

العالمین: جهانیان، آفریدگان، جمع عالم.

■ الحمد: مبتدا / لله: جار و مجرور متعلق به موجودٌ محذوف که خبر

است / ربّ: صفت الله / العالمین: مضاف‌الیه.

– يا نَاطِرًا فِيهِ سَلُّ بِاللَّهِ مَرَحْمَةً

عَلَى الْمُصَنِّفِ وَاسْتَغْفِرِ لِصَاحِبِهِ
وَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ مِنْ خَيْرٍ تُرِيدُ بِهَا
مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ غُفْرَانًا لِكَاتِبِهِ

(ای کسی که در این کتاب می‌نگری، تو را به خدا سوگند برای نویسنده آن رحمت و برای صاحب آن بخشش بخواه.)
(و هر چیزی می‌خواهی از آن برای خود بخواه و پس از آن برای نویسنده‌اش از خدا طلب بخشش کن.)

● ناظر: بیننده، اسم فاعل / سَلَّ: پرس، درخواست کن، امر مخاطب از تَسَلَّل / مرحمة: بخشش، مصدر میمی / المصنف: نویسنده، اسم فاعل باب تفعیل / استغفر: طلب بخشش کن، باب استفعال / ترید: می‌خواهی، اجوف واوی باب افعال، تُرَوِّدُ ◀◀ تُرِيدُ ◀◀ غفران: بخشش، جامد مصدری.

■ یا: حرف ندا / ناظراً: منادای نکره غیر مقصوده، منصوب / یا ناظراً: مفعول به برای فعل آنادی محذوف / فیه: جار و مجرور متعلق به ناظر / سل بالله ... : جواب ندا / سَلَّ: فعل امر و فاعل: انت / بالله: جار و مجرور متعلق به «أقسمك» محذوف / مرحمة: مفعول به / علی المصنف: جار و مجرور متعلق به مرحمة / و: حرف عطف / استغفر: فعل امر و فاعل: انت / لِصَاحِبِهِ: جار و مجرور متعلق به استغفر / ه: مضاف الیه / و: حرف عطف / اطلب: فعل امر و فاعل: انت / لنفس: جار و مجرور متعلق به اطلب / ک: مضاف الیه / من خیر: جار و مجرور متعلق به اطلب / ترید بها: جمله فعلیه، صفت خیر، محلاً مجرور / ترید: فعل مضارع و فاعل: انت / بها: جار و مجرور متعلق به ترید / من بعد: جار و مجرور متعلق به اطلب / ذلک: مضاف الیه، محلاً مجرور / غفراناً: مفعول به برای اطلب / لکاتب: جار و مجرور متعلق به غفران / ه: مضاف الیه.